



## بطن و تأویل قرآن

نویسندگان: علوی مهر، حسین؛ رشاد، علی اکبر؛ بابایی، علی اکبر؛ مودب، سید رضا؛  
قدسی؛ آصفی؛ نصیری، علی؛ مصاحبه کننده: رضایی، محمدعلی؛ مصاحبه شونده:  
معرفت، محمد هادی

فلسفه و کلام :: کتاب نقد :: تابستان 1384 - شماره 35

از 207 تا 244

آدرس ثابت : <http://www.noormags.com/view/fa/articlepage/61981>

دانلود شده توسط : محمدامین رضانی

تاریخ دانلود : 1393/06/03 18:27:35

مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) جهت ارائه مجلات عرضه شده در پایگاه، مجوز لازم را از صاحبان مجلات، دریافت نموده است، بر این اساس همه حقوق مادی برآمده از ورود اطلاعات مقالات، مجلات و تألیفات موجود در پایگاه، متعلق به "مرکز نور" می باشد. بنابر این، هرگونه نشر و عرضه مقالات در قالب نوشتار و تصویر به صورت کاغذی و مانند آن، یا به صورت دیجیتالی که حاصل و بر گرفته از این پایگاه باشد، نیازمند کسب مجوز لازم، از صاحبان مجلات و مرکز تحقیقات کامپیوتری علوم اسلامی (نور) می باشد و تخلف از آن موجب پیگرد قانونی است. به منظور کسب مجوز لازم، [بستر به صفحه قوانین و مقررات](#) استفاده از پایگاه مجلات تخصصی نور مراجعه فرمائید.



پایگاه مجلات تخصصی نور

# کُرسی های نقد و نظریه پردازی

---



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

# بطن و تأویل قرآن\*

اشاره

تأویل از مهم‌ترین موضوعاتی است که در دانش‌های قرآنی از آن بحث می‌شود. آنچه پیش‌رو دارید، مشروح یکی از سلسله کرسی‌های نظریه‌پردازی با موضوع بطن قرآن است که با حضور جمعی از فضلا و اندیشمندان برگزار شده است. نظریه پرداز محترم این نشست، کوشیده است تا گامی جدید در این باره برداشته و طرحی نو دراندازد. میهمانان این نشست عبارتند از: دکتر محمدعلی رضایی اصفهانی - دبیر کرسی - آیت‌الله محمدهادی معرفت، حجت‌الاسلام والمسلمین علی‌اکبر رشاد، حجت‌الاسلام علی‌اکبر بابایی، استاد سیدرضا مودب، استاد قدسی، دکتر آصفی، حجت‌الاسلام حسین علوی‌مهر و استاد علی نصیری. لازم به ذکر است که در این نشست آیت‌الله معرفت نظریه خویش را مطرح کردند و دیگر میهمانان به نقد آن پرداختند.

**رضایی:\*\*** پیش از شروع جلسه دکتر رضایی، از پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، گروه قرآن پژوهی، دفتر نهضت تولید علم و انجمن قرآن پژوهی که در برپایی این کرسی

\*. تاریخ برگزاری کرسی ۸۳/۱۲/۶

\*\* عضو هیات علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

نظریه پردازی زحمت کشیدند، تشکر کردند؛ همچنین ایشان از شبکه چهارم سیما، رادیو معارف، رادیو قرآن و روزنامه‌هایی که نمایندگانشان در جلسه حاضر بودند، قدردانی به عمل آوردند.

ایشان موضوع جلسه را که در زمینه نظریه پردازی است، برای حاضران بازگو کرده و به سبب روشن بودن اهمیت نظریه پردازی و تولید علم فقط اشاره می‌کنند که این کرسی در نوع خود اولین کرسی در زمینه مباحث دینی در حوزه علمیه قم به شمار می‌رود. این گردهمایی با حضور آیت الله معرفت به عنوان نظریه پرداز جلسه تشکیل گردید که پیش از سخنرانی ایشان دکتر رضایی در چند جمله به معرفی شخصیت استاد پرداختند.

حضرت آیت الله محمد هادی معرفت در سال ۱۳۰۹ شمسی در کربلا متولد شدند. وطن اصلی ایشان اصفهان است، اما تحصیلات خود را در نجف گذرانده‌اند. ایشان از محضر بزرگانی همچون، آیت الله العظمی حکیم و آیت الله خویی و حضرات آیات: زنجانی، حاج شیخ حسین حلی، سیدعلی فانی و امام خمینی (ره) استفاده برده‌اند. ایشان در زمینه فقه، فردی صاحب نظر، مدرس درس خارج حوزة علمیه و در مباحث قرآن پژوهی از پیشگامان قرآن پژوهی کشور به شمار می‌روند. کتاب «التمهید فی علوم القرآن» ایشان در هفت مجلد مشهور است؛ همچنین کتاب «التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشيب» در دو جلد و نیز کتاب «صیانه القرآن عن التحریف» که از آثار ایشان است و اخیراً نیز با همکاری برخی از فضلاء حوزه به تالیف کتاب گرانسنگی مشغول شده‌اند که «التفسیر الاثری الجامع» نام دارد و جلد اول آن منتشر شده است.

بحث ایشان که در زمینه «بطن و تأویل قرآن» است، در حقیقت نظریه نوینی است که در این جلد مطرح شده است؛ هر چند پیش از این نیز در کتاب «التفسیر و المفسرون» این بحث را به نوعی مطرح فرموده بودند.

موضوع بطن قرآن که گاه با عنوان تأویل از آن یاد می‌شود، یکی از موضوعات مهم علوم قرآن به شمار می‌آید. روایات متعددی هم از شیعه و سنی درموضوع بطن و تأویل قرآن وارد شده که «ان للقرآن ظهرا و بطنا»، یعنی قرآن ظاهری دارد و باطنی و حتی در برخی از روایات وارد شده است که هیچ آیه‌ای از قرآن نیست، مگر این‌که ظاهری دارد و باطنی که علامه

مجلسی (ره) این روایات را در جلد ۹۲ بحارالانوار گردآوری کرده است. در مورد بطن قرآن سه دیدگاه عمده در طول تاریخ اسلام مطرح شده است.

- دیدگاه اول که برخی از صوفیان و اسماعیلیه مطرح می‌کنند، این است که قرآن را به بطن منحصر می‌کنند و از ظاهر آن می‌گذرند؛ البته در طول تاریخ این دیدگاه مورد انتقاد گسترده‌ای واقع شده است.

- دیدگاه دوم که به اهل ظاهر و گاه به ابن تیمیه نسبت داده می‌شود که اکتفا به ظاهر شریعت است و تردید در روایات بطن.

- دیدگاه سوم که علامه طباطبایی در مقدمه المیزان مطرح کرده است، همان دیدگاه اهل بیت (ع) است و معتقد است قرآن، هم ظاهر دارد و هم باطن. این دیدگاه می‌گوید ما هم به ظاهر قرآن تمسک کنیم، چون ظهور حجت است و هم از باطن قرآن استفاده کنیم. در ذیل این دیدگاه، مطالب و دیدگاه‌هایی هم مطرح شده است؛ مانند دیدگاه علامه طباطبایی و امام خمینی. آنچه در این نشست محل بحث است، دیدگاه جدیدی است که استاد معرفت در مورد بطن و تاویل قرآن مطرح می‌کنند و تفاوت‌های آن را با دیدگاه‌های دیگر بیان می‌دارند و چنانچه ابهاماتی دارد، ایشان به توضیح می‌پردازند.

**معرفت\*:** بسم الله الرحمن الرحيم. مسأله تاویل قرآن از دیرباز یعنی از همان دوران اول مطرح بوده و احیاناً مورد سوء استفاده قرار گرفته است و بسیاری از صاحب‌نظران درباره این موضوع تحقیقاتی کرده و نظراتی داده‌اند و بنده چون به این مسأله علاقه داشتم، از همان آغاز درباره این موضوع حساسیت نشان دادم و در پی این بودم که ببینم مقصود از بطن چیست و مبالغه نمی‌کنم که اگر بگویم بیش از ده، پانزده سال فکر مرا مشغول کرده بود و همین‌طور به عنوان یک مشکل لاینحل باقی مانده بود. شما می‌دانید برای یک نفر که دنبال مطلبی تحقیق می‌کند، این مسأله برایش دغدغه و شاید عقده باشد و تا حل نشود، نمی‌تواند آرام باشد و از باب «من جد وجد» بالاخره خداوند کمک می‌کند.

پیغمبر اکرم (ص) مسأله بطن را از روز اول مطرح کرده و فرمودند به این‌که «ان للقرآن ظهراً و بطناً».

\*. عضو هیات علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

بنابراین بسیاری در بیان مطالبی درباره قرآن و تفسیر آن بویژه در زمینه بطن احتیاط می‌کردند. این عده خود را راحت می‌کردند و معتقد بودند که بطن قرآن را کسی نمی‌داند و جزء اسرار است و مخصوص کسانی است که تنها با وحی رابطه داشته باشند؛ در نتیجه به همان مواردی که روایت، حال صحیح یا ناصحیح، پیرامون یک آیه به عنوان بطن می‌آورند، بسنده می‌کردند.

اما مسأله شمول که پیغمبر مطرح کردند، مسأله دیگری است. بنده اساساً روی این مسأله اندیشیده‌ام، اگر بنا بود بطن قرآن را عده مخصوصی بدانند، پیغمبر این را در ملأعام مطرح نمی‌کرد پس این که نبی اسلام (ص) بطن قرآن را مکرر در ملأعام و برای همه مسلمان‌ها مطرح کردند، مخاطبش همه انسان‌ها و همه کسانی هستند که به قرآن علاقه‌مندند و قطعاً انگیزه‌ای در کار بوده است و می‌دانیم که اگر کسی دستور یا تکلیفی به شخصی یا اشخاصی کرد، معنایش این است که آن افراد قادر بر انجام آن هستند. پس اگر پیامبر به عموم مسلمانان و اندیشمندان اسلامی خطاب می‌کند که قرآن ظهری دارد و بطنی. یعنی این که دنبال آن بروید، زیرا می‌توانید به دست آورید، و معنایش این نیست که نمی‌توانید به دست آورید! پیغمبر نمی‌خواهد بگوید قرآن یک ظاهری دارد همه کس فهم و یک باطنی دارد که مخصوص دیگران است و شما نمی‌فهمید. این را نمی‌خواهد بفرماید! حضرت می‌خواهد این را بفرماید که قرآن یک مدلول ظاهری بر حسب دلالت سطحی کلام، یعنی سطحی‌نگری دارد که اگر شما روی قرآن بنگرید، قادرید از آن برداشت کنید، همچنین پیغمبر می‌خواهد تأکید کند که قدری عمق‌نگر هم باشید. در واقع این همان تبیین آیه شریفه «افلا یتدبرون القرآن ام علی قلوب اقفالها» است؛ یعنی قرآن صرفاً بسنده کردن به سطح ظاهری این مطلوب نیست. برای عده‌ای مطلوب است، اما مطلوب بالاتر درون‌نگری است. بطن یعنی درون‌نگری و تعمق.

پس این کار برای اندیشمندان جهان اسلام امکانپذیر است. این نکته را نیز بنده فروگذار نکنم که ما نمی‌خواهیم نقش اهل بیت (ع) را در این زمینه نادیده بگیریم، کلاً بنده مکرر در جلسات خدمت دوستان عرض کرده‌ام که نقش ائمه (ع) در تفسیر و تبیین قرآن نقشی کلیدی است؛ یعنی راه فهم قرآن و نحوه استنباط و کشف معانی ظاهر و باطن را ائمه (ع) به ما یاد می‌دهند، مانند یک استادی که به شاگردان تعلیم می‌دهد که مثلاً فقها چگونه از روایات و قرآن برداشت کنند. ائمه (ع) در ضمن این که احیاناً تفسیر می‌کرده‌اند، ولی عملاً می‌خواستند یاد

دهند که چگونه باید تفسیر کرد. پس ما اگر بخواهیم در تک تک جزئیات در پی این باشیم که ببینیم روایتی از ائمه (ع) درباره ظاهر یا بطن قرآن رسیده، این اشتباه است، اصلاً چنین چیزی نبوده است؛ چون خود ائمه تأکید می‌کردند که بکشید این مطلب را خود از قرآن دریابید؛ البته روش این کار را نیز یاد داده‌اند و بیشترین تأکید ائمه (ع) برای حل رموز قرآن و فهم معانی دقیق آن این بود که می‌فرمودند شما هنگامی که می‌خواهید به حقانیت و مفاهیم عالیه قرآن و هر آیه‌ای دست یابید، در پی آن نکته‌ها (ظرافت‌هایی) باشید که در آیه اعمال شده است؛ یعنی یکی از روش‌های ائمه (ع) این بود که خیلی سطحی نگر نباشید، ببینید در آیه نکته‌های ظریفی احیاناً وجود دارد که شما از آن نکته می‌توانید به معنای واقعی و اصل پی برید. یک مفسر باید به نکات و ظرایف آیات توجه کند، نه این که فقط به «المنجد» مراجعه کند تا ببیند این کلمه معنایش چیست! پس ائمه (ع) نقش اساسی داشته‌اند؛ اما برای این که ما بتوانیم به مفاهیم عالیه قرآن دست یابیم، راه آن را به ما آموخته‌اند.

۲۱۳

و تالیف و تدوین

عبیده سلمانی و بره حمدانی و علقمه بن قیس سه تا از شاخصه‌های تابعین هستند؛ این‌ها از مولا امیرالمؤمنین پرسیدند که ما احیاناً با مشکلاتی در فهم قرآن روبه‌رو می‌شویم، چه کنیم؟ حضرت فرمود: «علیکم بالعترة» و امام باقر (ع) شاخصه دوره تابعین است و همه این‌ها به حضرت رجوع می‌کردند. حضرت باقر (ع) در عهد تابعین برای حل مشکلات تمام مردم به عنوان شاخص مطرح بودند. گفتنی است که خانه حضرت پناهی بود برای فهم دین در تمام ابعادش، حتی برای علما. دوره تابعین دوره‌ای بود که همگان به خاندان نبوت علاقه‌مند بودند این ندیم در الفهرست می‌گوید: «جل التابعین بل الاکثریه الغالبه من التابعین هم شیعہ آل البیت» این‌ها همه گرد شمع امام باقر و امام صادق (ع) می‌چرخیدند و از این‌ها استفاده می‌کردند. پس نقش ائمه (ع) در تمام ادوار نقش معلم بوده است؛ حتی عبدالکریم شهرستانی می‌گوید: در فکر بودم که یک تفسیر قرآن بنویسم، ولی در پی استاد بوم و چون می‌دانستم که استاد باید از خاندان پیامبر باشد، مدتها کاوش کردم «حتی اثر علی سید جلیل من ذریه رسول الله...» بنابراین نوشتن تفسیر را شروع کردم؛ البته با این عقیده که باید حل معضلات قرآن از این طریق شود. پس این یک مسأله‌ای بوده که در صدر اسلام مطرح بوده از نقش والای ائمه خیر می‌دهد. پس ما نمی‌توانیم هیچ کدام از این مسائل را نادیده بگیریم.



ولی آن چه بنده می‌خواهم عرض کنم این است که ما برای فهم یک آیه دقیقاً باید ببینیم چه روایتی این‌جا هست؛ خوب بسیاری از آیات وجود دارد که درباره آن‌ها هیچ روایتی نیست. پس ما خود موظفیم که پیرامون قرآن و به دست آوردن مطالب اساسی که در قرآن مطرح شده است، تحقیق کنیم؛ البته ائمه (ع) راه فهم را نیز به ما آموخته‌اند.

فخمی بن یسار از امام باقر (ع) می‌پرسد: این که پیغمبر اکرم فرموده است «ان للقرآن ظهرا و بطناً» مقصود چیست؟ یعنی این دغدغه برای آن‌ها هم بوده است که مقصود از بطن چیست. حضرت فرمودند: «ظهره تنزیله و بطنه تأویله» بعد توضیح می‌دهند: مقصود این است که شما یک وقت به قرآن سطحی می‌نگرید، سطحی‌نگری یعنی همین اسباب نزول و یک وقت عمقی می‌نگرید که همان بطن است؛ اکنون بنده این نکته را در این‌جا عرض می‌کنم که سر این‌که قرآن ظاهراً و باطناً ذودلالتین است این است که قرآن به عنوان یک کتاب مدون از آسمان نازل نشده است، بلکه در مدت بیست سال (بعضی خیال می‌کنند که قرآن در طول بیست و سه سال نازل شد که اشتباه می‌کنند زیرا؛ نزول قرآن سه سال بعد از بعثت آغاز شد) «نزول نجومی و بالمناسبات» داشته است یعنی هرگاه پیشامد و رخدادی می‌شد و مشکلاتی در جامعه اسلامی آن روز رخ می‌داد، حال هر نوع مشکل از قبیل مشکلات سیاسی، علمی، از لحاظ معارف و ... آن وقت پیغمبر و مسلمان‌ها در انتظار این بودند که حل این مشکل با نزول وحی قرآنی باشد؛ در نتیجه آیاتی برای حل آن مشکل می‌آمد یا یک مناسبتی رخ می‌داد و آیه‌ای برای آن نازل می‌شد. خلاصه قرآن چون در زمان‌ها و مناسبات مختلف نازل شده است و هر کدام ناظر به یک جهت خاصی است، همین امر قرآن را با همان جنبه خاص مرتبط می‌کند. معنای این سخن این است که قرآن می‌شود «تاریخ»؛ در صورتی که قرآن برای همه بشریت تا ابد هدایت عامه است. این دغدغه‌ای بود که پیغمبر را واداشت که این هشدار را به ما بدهد که درست است این آیه به مناسبت خاصی نازل شد و ناظر به همان مناسبت است، اما شما باید درون‌نگر باشید؛ زیرا این آیه در درون خود حامل رسالت عام و ابدی است. شما نگوئید این آیه که در این مورد خاص نازل شده، مشکل خاصی را حل کرده است؛ اگر این‌گونه باشد، به فرموده امام باقر (ع) مبنی بر: «إذا لمات القرآن بموتهم» تاکنون قرآن مرده بود؛ مثل نسخه‌هایی که یک دکتر برای یک مریض می‌نویسد، امروز یک نسخه می‌نویسد، فردا یک نسخه دیگر... بعدها نسخه‌ها به هیچ دردی نمی‌خورد. قرآن نسخه‌ای است برای علاج

مسائل و مشکلاتی که آن روز رخ داد. اما در عین حال که نسخه‌ای برای علاج مسائل آن روز است، ولی در طی هر یک از این‌ها رسالتی نهفته است، یک پیام عام است. پیغمبر می‌خواهد بفرماید که شما در عین این‌که به شأن نزول‌ها مراجعه می‌کنید که این آیه در چه موردی نازل شده و چه کسی را هدف گرفته است و فلان کس را مثلاً ابوجهل یا فلان... را هدف گرفته است، این حسب تنزیل است. ولی به این بسنده نکنید؛ زیرا آن وقت می‌شود کتاب تاریخ. بلکه باید درون نگر باشید! باید درک کرد که در طی این آیه چه رسالت و چه پیامی است که همین مطلب، جاوید بودن این کتاب مقدس را تضمین می‌کند. اگر قرآن سطحی بود، مربوط به همان گذشته می‌شد. در اینجا لازم است مثالی بیاورم، البته آن را همه جا گفته‌ام، ولی برای تقریب ذهن مجدداً بیان می‌کنم.

بسیاری از آیات قرآن خطاب به شخص وجود دارد و مخاطب آن اشخاص خاصی هستند و مثال‌های بسیاری هم در این زمینه آمده است؛ برای نمونه «و ما ارسلنا من قبلك الا رجالا نوحى اليهم فاستلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون» (نحل/ ۴۴) مخاطب این آیه مشرکین هستند و سبب نزول این آیه تشکیک مشرکین در مسأله نبوت است که آیا ممکن است بشر پیامبر شود؟ البته خداوند به این شبهه، هم جواب حلی داده است، هم تقضی. جواب حلی را با آیه دیگر یعنی و قالوا لو لا انزل علیه ملک و لو انزلنا ملکا لقضى الامر ثم لا ينظرون همچنین و لو جعلناه ملکا لجعلناه رجلا و للبسنا عليهم ما يلبسون داده است، یعنی اگر بنا بود که ما ملکی بفرستیم، ملک چون قابل ملاقات و قابل مقابله و مواجهه و مکالمه با انسان‌ها نیست، پس باید به صورت بشر درآید و همین لباس بشر را بیوشد و وقتی این طور شد، شبهه خواهند کرد که چه کسی گفته است که تو ملک هستی؟ آن ملک که آمده است، به صورت انسان با شما صحبت می‌کند، شما از کجا می‌گویید این ملک است؟ باید خود بگوید من ملک هستم، خوب می‌گویید از کجا می‌گویید ملک هستی؟ این جواب حلی است. جواب تقضی این است: شما عرب‌ها که همدست یهودی‌ها هستید و معتقدید: که این گروه عالم هستند، پس از آن‌ها بپرسید که پیامبران‌شان چه کسانی بودند؟ اکنون این آیه قصد بیان همین مطلب را دارد، یعنی می‌گویید از این‌ها بپرسید «فاستلوا اهل الذکر». پس یک شبهه در موردی خاص از مشرکین صدر اسلام و مرجعی که قرآن برای مراجعه معرفی می‌کند، اهل کتاب یعنی همان یهود و نصارا هستند. پس این امر در آن زمان مشکلی بود که خواست آن را حل کند و چنین هم شد، پس

امروزه این آیه برای ما می‌شود یک گزارش؛ گزارش از یک حادثه‌ای در آن زمان. ولی دستور پیغمبر اکرم و ائمه (ع) را که می‌گویند درون نگر باشید، برای این است که این آیه پیامی در درون دارد که آن را مقید به تاریخ نمی‌کند و از قید آن بیرون می‌آورد و جاوید می‌کند. بنده کوشیده‌ام که در مسأله رسیدن به بطن، یعنی پیام‌هایی که در درون آیه‌ها وجود دارد و در بعضی روایات «الی سبعة بطون» آمده است، همه را تصحیح کنم، چون ممکن است یک آیه، یک پیام، دو پیام، ده پیام، بیست پیام داشته باشد. این منوط است به این‌که شما چقدر در آن دقت کنید. معصوم هم می‌فرماید که قرآن دریایی است که هر چه در عمق آن پیش بروید، همچنان دست نیافتنی است «لا تحصى عجائبه و لاتبلی غرائبها». این اشاره به همین است؛ یعنی شما هر چه بیشتر تعمق کنید، باز به حقایق بیشتری می‌رسید، یعنی بطون، یعنی پیام‌های متعدد. این‌ها اشکالی ندارد. اکنون این آیه می‌گوید به ظاهرش ننگرا چرا؟ ما این‌جا آمده‌ایم راه دستیابی به بطن را قانونمند کنیم. بنده یک پرسش در این‌جا مطرح می‌کنم، آیا تفسیر قرآن که مربوط به تنزیل آن است، قانون دارد یا نه؟ یعنی هر کس هر طور بخواهد می‌تواند تفسیر به رأی کند؟

تفسیر باید قانونمند باشد، تأویل یعنی به دست آوردن بطن، آیا قانون ندارد؟ ما مدت‌ها روی قانون آن فکر کردیم که چیست؟ ما تلاش کردیم که آن قانون را به صورت مدون در آوریم و تأویل و بطن را قانونمند کردیم. و تأویل حق را که همان دستیابی به بطن واقعی قرآن باشد، از تأویلات باطنیه و تأویلاتی که (لا عن دلیل) هست جدا کردیم که اگر روی این منوال باشد، به دست آوردن بطن قابل قبول است، والا قابل قبول نیست.

ما در این‌جا ملاسبات آیه را مد نظر می‌گیریم. در این آیه (نحل/۴۴) مشرکین مخاطب هستند؛ این یکی از ملاسبات آیه است. وقتی که در این‌جا لازم است این است که آیا مشرکین بما انهم مشرکون (از حیث آن‌که مشرکند) مخاطب این آیه هستند یا بما انهم جاهلون؟ (از حیث آن‌که جاهلند) هر عقلی گواهی قطعی بر این دارد که به مشرک بما انه مشرک (از حیث آن‌که شرک است) مخاطب این آیه نیست، بلکه مخاطب این آیه مشرک بما انه جاهل است؛ پس مخاطب، جاهل است. آن پیام و رسالت که بعد از الغای خصوصیت از مفهوم آیه به دست آمد باید به گونه‌ای باشد که نسبتش به ظهر آیه، نسبت کبرا به صغرا باشد. مثلاً «ایها المشرکون ان شککم فی امر الرساله فارجعوا الی الیهود» این ظاهر آیه است. «لاته» یعنی کبری؛ شما

منطق خوانده‌اید، همیشه «لانه» که می‌آورند، آن کبری است. «لانه علی کل جاهل آن یراجع العالم فی ما لا یعلم» پس رابطه بطن به ظهر روشن شد؛ در نتیجه هر چیزی را نمی‌شود گفت بطن! بطن باید وقتی که از درون آیه استخراج شد، حکم یک کبرای کلی شود که مورد ظهر آیه یکی از مصادیقش باشد. اگر این‌طور بود، بدان این کاری که تو کردی، صحیح است و اگر این‌طور نبود، بدان که در کار تو خلل وجود دارد. به هر حال شرایط بیشتری نیز وجود دارد که به نظر بنده همین مقدار توضیح کافی است.

**رضایی:** در این گردهمایی دکتر رضایی دبیر کرسی ضمن قدردانی از آیت الله معرفت، از میهمان دیگر این جلسه یعنی حجت الاسلام رشاد دعوت کردند تا نظر خویش را درباره صحبت‌های استاد بیان کنند که سخنان ایشان در ادامه خواهد آمد.

**رشاد\*:** استاد ارجمند حضرت آیت الله معرفت در قلمرو علوم قرآنی در روزگار حاضر، حقاً از مفاخر شیعه هستند و با ارائه آثار علمی ارزشمندی همچون التمهید فی علوم القرآن خدمات گرانی به ساحت قرآن تقدیم فرموده‌اند. من به مصاحبت چندین ساله با ایشان محظوظ و مباهی بوده‌ام و ممنون حضورشان در پژوهشگاه خصوصاً در جلسات گروه قرآن پژوهی و مساعدتهای علمی ایشان در هدایت تحقیقات گروه به‌ویژه دانش‌نامه‌ی قرآن‌شناسی که با همکاری جمعی از محققان در دست تألیف داریم، هستم. استاد محمدهادی معرفت، الحق اسماً و مسماً مرد هدایت و معرفت است. هیچ‌کس جز در مقام مکابره نمی‌تواند انکار کند که نام نامی استاد معرفت در عصر، تداعی‌گر تحقیق و تألیف در علوم قرآنی است. این جلسه یک واقعه درس‌آموزی است. مردم کشور ما ببینند که وجوه علمی اگر نظریه و سخن نویی داشته باشند، چسان با سماجت و سعه‌ی صدر آن را در معرض نقد می‌گذارند هر چند نقاد طلبه‌ای در سطح بنده باشد.

این جلسه حقاً برای ما طلبه‌ها درس‌آموز است که نقد نظرات ناچیز خود را بر نمی‌تابیم؛ برای دانشگاهیان هم این جلسه درس‌آموز است که ببینند حوزه در حریت علمی، تواضع علمی، اخلاق علمی، منطق بحث، چون همیشه، پیشقدم و پیشرو است. این نشست نشانه آن است که روح حریت و اخلاق علمی در حوزه‌ها زنده است. ایشان فرمودند: من پانزده سال

\*. عضو هیات علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

دغدغه این مسأله را داشتیم تا به این راه حل رسیدیم؛ این نکته بسیار بسیار ارزشمند است، حتی اگر این راه حل نقد بشود و ایشان بفرماید که من نظرم تغییر کرد، از ارزش علمی این کار کم نخواهد شد این که فرد وقتی مسئولانه و عالمانه با مسأله‌ای مواجه می‌شود، پانزده سال دغدغه‌مندانه درباره آن کار می‌کند تا به راهکاری دست یابد؛ از این روایت که این جلسه از جهات گوناگونی حقیقاً تاریخی درس آموز است.

بنده آنچه را که در این جلسه، پیرامون نظر استاد معرفت طرح می‌کنم بیشتر به قصد آن است که ایشان توضیحات بیشتری بدهند، که بر وضوح نظریه افزوده بشود و هم برخی ابعاد آن احیاناً مورد بازبینی قرار بگیرد. و پیشاپیش از جسارتی که خواهیم کرد عذرخواه محضر استاد هستیم.

نظریه استاد و تقریر مذکور در کتاب التفسیر الاثری الجامع، از جهات مختلف قابل تأمل است که در مجال این جلسه به پاره‌ای از آن‌ها اشاره می‌کنم:

نخست این که ایشان تفسیر را در لغت و اصطلاح چنین توضیح داده‌اند:

«التفسیر مأخوذ من «فسر» بمعنی أبان و كشف و اصطلاحوا علی ان التفسیر. هو از احه الابهام عن التعبير المشکل، حیثما اُبهم فی افاده المراد....» سپس افزوده‌اند که: «فالتفسیر محاولة لكشف المعنی و بذل الجهد لازاله الخفاء عن وجه المشکل من الآيات» (التفسیر الاثری الجامع/ ج ۱، ص ۲۹) درباره تأویل نیز یک تعریف دو وجهی ارائه فرموده‌اند، با این عبارت:

«و التأویل مأخوذ من الأول، بمعنی الرجوع، لیکون التأویل ارجاعاً؛ اما الی الوجه المقبول كما فی باب المتشابهات، او الی فحوی الایه العام، بعد عدم صحه الاقتصار علی الظاهر الذی یدو خاصاً حسب التنزیل» (همان، ص ۳۰) سپس تأکید فرموده‌اند: قسم اول تأویل، نوعی تفسیر است اما قسم دوم آن که عبارت است از تبیین مفهوم عام پنهان در پس لفظ که ظاهراً و حسب التنزیل خاص است؛ تأویل است.

ایشان تأویل به معنای دوم را، عبارت از تنقیح مناط و تعمیم فحوایی کلام دانسته‌اند، و همه استدلالات ایشان برای تبیین دیدگاه خود درباره بطن و تأویل مبتنی بر همین معنای دوم از تأویل است.

پرسش یا اشکالی که به ذهن خطور می‌کند این است که آیا معنای دوم تاویل نیز خود نوعی تفسیر نیست؟ آیا حق تعالی این معنای عام را اراده فرموده بوده یا ما بر متن تحمیل می‌کنیم؟ قطعاً ما بر متن وحی چیزی را تحمیل نمی‌کنیم و بی‌تردید ما معنای مراد باری تعالی را کشف می‌کنیم، ما درصدد کشف آن واقع و عامی هستیم که معنای تزیلی یکی از مصادیق آن بوده است. بویژه این‌که در ادامه، ایشان بر نظر شاطبی صحه گذاشته‌اند که می‌گوید:

«...البطن هو الفهم عن الله لمراده» (همان، ص ۳۱) علاوه بر نکات بالا، استاد تاویل را از جمله مدلول التزامی کلام دانسته و فرموده‌اند: تاویل تبیین معنایی است که مورد نظر آیه است با دلالت غیر آشکار اما فهم آن نیازمند تعمیق نظر است، این در حالی است که خصوصیت «تفسیر» را - به اتکاء به وزن باب تفعیل - نیز مزید عنایت و مبالغه در کوشش برای کشف معانی قرآن دانسته‌اند (همان، ص ۲۹)

با توجه به مجموعه این نکات، به نظر می‌رسد این تفسیر از تاویل، ارجاع تاویل به تفسیر خواهد بود و طبیعتاً برگشت دادن باطن به ظاهر. زیرا مگر تفسیر جز از طریق تمسک به یکی از دلالات ثلاثه که از جمله آن‌ها، دلالت التزامی است روی می‌دهد؟ و آیا ارجاع تاویل به دلالت التزامی، به معنی تحویل تاویل به تفسیر و در نتیجه به معنی نفی تاویل نخواهد بود؟

دوم این‌که استاد معرفت، ذوبطون بودن را منحصر به آیاتی دانسته‌اند که حسب مناسبات و در موارد خاصه نازل شده که با تاویل به تنقیح و تعمیم آن می‌پردازیم و معنای عامی را از آن استحصال می‌کنیم؛ اما عمده روایاتی که ظهر و بطن را برای قرآن مطرح می‌کنند با لسان نکره در سیاق نفی سخن می‌گویند. است مانند خبری که در ص ۳۰ کتاب نقل فرموده‌اند: «ما فی القرآن آیه الا ولها ظهر و بطن» همچنین کلام امیرالمؤمنین که فرموده است: «... إني سمعت رسول الله (ص) يقول: ليس من القرآن آیه الا ولها ظهر و بطن» (البرهان فی التفسیر القرآن، ۱۹۰، ص ۲۷۰)

می‌دانیم نکره در سیاق نفی، افاده برعموم می‌کند؛ و کلام نبوی که به لسان مبارک حضرت امیر (ع) جاری شده صراحت تام در شمول خصلت «ظهر و بطن» بر تمام آیات قرآنی دارد. این بدان معناست که همه قرآن دارای معانی باطنی تاویل پذیر است؟ نه برخی از آیات آن! وانگهی آیا تمام آیات قرآن برای موارد خاص و در مناسبات خاصه نازل شده است، تا به معنا و روشی که استاد می‌فرمایند، تاویل بشوند؟! آیا تمام آیات قرآنی، تاویل را به معنا و

منطقی که ایشان می‌فرمایند بر می‌تابند؟ مثلاً می‌توان آیه تطهیر یا آیه مباحله و امثال آن‌ها را تنقیح کرد و تعمیم نمود؟ آیا مگر همه آیات، شأن نزول خاص دارند و واقعه مدارند تا نیازمند تنقیح و تعمیم باشند؟

سوم این‌که متشابهات از جمله آیات ذوبطون و حاجتمند تاویل قلمداد شده که تنها از رهگذر تأویل، مراد از آن‌ها مفهوم و معلوم می‌شود؛ آیا آیات متشابه به مواردی اطلاق می‌شود که در مصادیق خاصه و مناسبات نازل شده‌اند که با تأویل باید استخلاص معنا شده با تنقیح مناط تعمیم دهیم تا از حالت تشابه خارج و به صورت محکم در آید؟ تأویل اگر جز به یکی از دو معنا یا قسم مورد نظر استاد نیست، تأویل متشابه به کدام یک از دو معنی است؟ ظاهراً تأویل متشابهات بر هیچ یک از معانی پیشنهادی ایشان قابل تطبیق نیست؟

چهارم این‌که بسیاری از روایات - که استاد نیز شماری از آن‌ها را در کتاب نقل فرموده‌اند - بر تبیین ایشان در معنای ظهر و بطن، و تفسیر و تأویل دلالت ندارد بلکه برخی از آنها نظرگاه ایشان را نفی می‌کند.

کلام امام باقر (ع) که فرموده است: «ظهره تنزیله و بطنه تأویله...» بر معنای مختار از تأویل، هیچ دلالت ندارد.

درست است که برخی روایات ظهر را معنای تنزیلی و بطن را معنای تأویلی دانسته‌اند اما اشاره نکرده‌اند که مراد از تأویل پیراستن کلام از آرایه‌های تاریخی و اقلیمی و استخلاص معنا و تنقیح مناط است. استاد در صفحات ۴۹ از باب استشهاد، به بعد پاره‌ای روایات را نقل کرده‌اند که بر معنای مراد ایشان شهادت نمی‌دهد، شاید پاسخ امام صادق (ع) در قبال پرسش از معنی «میزان»، تفسیر و شرح باشد و نه تأویل، و اگر تأویل هم باشد، تأویل به معنای مورد نظر استاد نیست. آیا تفسیر «ولا تخسروا المیزان» به «اطيعوا الامام و لا تبخسوه من حقه» به معنی تعمیم آیه است؟ آیا امام (ع) نخست میزان را تعمیم داده و از معنای خاص عصری آن استخلاص فرموده سپس بر اطاعت امام معصوم اطلاق کرده است یا کلمه میزان را بدون تعمیم، عیناً به معنی امام دانسته است؟ و آیا «قسط» به معنی «عدل» معنای خاص است اما به معنی امیرالمؤمنین معنای عام است؟ آیا این تکلف در تبیین تأویلی آیه لازم بلکه صحیح است که معنای عامی فرض کنیم و لابد مصادیق متعدد برای آن منظور نماییم، آنگاه کلمه را بر معنای خاص دیگر حمل کنیم؛ بلکه گاه لسان برخی روایات عام و شامل است اما در مقام تأویل به

معنی خاص عمل شده مانند: «وقفوههم انهم مسؤولون» که به «مسؤولون عن ولايه على» تأویل شده است: (همان/ ص ۵۰) در ذیل «فمن یأتیکم بماء معین» ای یاتیکم بعلم الامام، استاد فرموده‌اند: ماء معین، استعاره در علم نافع شده است، آیا استعاره، از مدلول التزامی است یا تنقیح و استخلاص و تعمیم معنا، تا بر دیدگاه ایشان در معنی بطن و تأویل دلالت کند!!

همچنین «فلینظر الانسان طعامه» را که امام صادق (ع) به «علمه الذی یأخذه، عن یأخذه» معنی کرده است، چه سان می‌توان بر نظریه استخلاص و تعمیم فحوایی تطبیق داد؟ نظریه و قاعده باید در تمام موارد قابل صدق و تطبیق باشد، آن‌جا که راوی از معصوم در باب معنی آیه سؤال می‌کند یک پاسخ می‌شنود، بار دیگر پرسش می‌کند پاسخ دیگری می‌شنود و احياناً بار سوم پاسخی سوم، و در جواب راوی که حضرت می‌پرسد: من از معنای همین آیه چند بار پرسش کردم شما هر بار طوری پاسخ فرمودید؟ می‌فرماید اگر هفتاد بار از من سؤال کنی جواب جدیدی خواهی شنید! زیرا قرآن بطنی دارد و هر بطنی بطنی ...! آیا پاسخ‌هایی که هر بار امام (ع) می‌فرمود: مصادیق یک عام و کلی هستند؟ تا گفته شود: امام تنقیح مناط فرموده و معنای عامی استحصال کرده و هر بار مصداقی از مصادیق آن را در پاسخ به پرسش ارائه فرمود؟!

پنجم این‌که چنان‌که خود استاد نیز در بحث امروز بدان اشاره داشتند، در لسان روایات آمده که قرآن دارای «سبعه ابطن» و «سبعین بطن» است، اگر تأویل، استخلاص معنا از ملابسات و ظروف تاریخی، جغرافیایی و استحصال کلی و عام باشد. آیا معنای این روایات آن است که هفتاد بطن یعنی هفتاد عام از یک آیه می‌توان به دست آورد؟ به خصوص این‌که اگر هفتاد را نماد کثرت بدانیم بسا که معانی باطنی به هفتصد معنا بالغ گردد. خصوصاً که لسان روایات چنان است که تمام آیات را دارای چنین قابلیت می‌داند.

ششم این‌که استاد، بحق، تأکید کرده‌اند که تأویل منحصر به معصومین نیست، همچنین پس از تبیین دیدگاه خودشان، ضوابط و قواعدی را برای تشخیص بطن و فهم بطون آیات یعنی تأویل بیان کرده‌اند، عدد این قواعد - آن‌چه خود فرموده‌اند و از دیگران نقل کرده‌اند - به پنج قاعده نمی‌رسد، اگر مراد از بطن و تأویل همان باشد که فرموده‌اند و اگر با چند قاعده ساده بتوان به فهم بطن و کاربرد تأویل دست زد، پس چرا قرآن و احادیث، این همه درباره جایگاه تأویل و شأن شایسته‌گان تأویل‌گری مبالغه کرده است؟ کاری که بدین سهولت و سادگی



صورت می‌تواند بست، چرا اصرار بر حصر آن به خدا و راسخون - که بنا به روایاتی مصداق آن ائمه اهل بیت هستند - شده است؟ معلوم می‌شود بطن آنچنان‌که می‌پنداریم و تأویل آن‌سان که می‌انگاریم نیست!

هفتم این‌که مرحوم آخوند نیز در کفایه در مبحث «استعمال اللفظ فی اکثر من معنی» به عنوان احتمال فرموده است که شاید دلالت بر معانی التزامی همان ذویطون بودن متن باشد، اما بلافاصله در آن تردید فرموده‌اند؛ اینک این پرسش طرح می‌شود که اگر مراد از باطن، معنای استخلاصی و منظور از تأویل کشف معنای التزامی کلام باشد، بطن و تأویل به قرآن اختصاص نخواهد داشت، زیرا معنای التزامی داشتن و استعمال لفظ در معنای التزامی اختصاص به کلام و حیاتی ندارد، همچنین تأویل عبارت خاص، به معانی عام و تنقیح مناط، خصلت انحصاری کلام خدا نیست، این صفت هر کلامی می‌تواند باشد و کلام هر کسی را - آن‌گاه که دارای شأنیت باشد - می‌توان از ملاسبات عصری و مصری، و ظروف شخصی و مصداقی‌اش تهی ساخت و با تنقیح مناط معنایش را وسعت داد؛ چرا روایات و آیات، ظاهر و باطن داشتن را از خصائص و خصائل متون و حیاتی و شرعانی دانسته‌اند؟ و ذویطون بودن و امر تأویل را آن‌چنان بر اهمیت تلقی کرده و در باب آن، همان‌گونه سخن گفته‌اند که خود به چالشگاه عقاید و معرکه آراء بدل شده که این همه نظر و نظریه پیرامون آن تولید شده که یکی از آنها نیز نظرگاه استاد معرفت است؟

ذویطونی از خصائص قرآن و تأویل نیز رویه و فن ویژه فهم لایه یا لایه‌های خاصی از معارف قرآنی است. والا به معنایی که جناب آیت الله معرفت می‌فرمایند ذویطون بودن و شیوه فهم تأویلی، منحصر به وحی نامه الهی نیست و در این صورت، روایات باب نیز موضوعیت و اهمیت خود را از دست می‌دهند.

هشتم این‌که هر نظریه‌ای آن‌گاه بر مسند قوام و دوام تکیه می‌زند که با نقد و نقض علمی، نظریه‌های رقیب را از صحنه خارج کرده باشد، استاد معرفت، هیچ یک از نظرگاه‌ها را در باب معنی بطن و ظهر و نیز تأویل نقد نکرده و نقض نفرموده‌اند مثلاً باید روشن شود نظریه علامه طباطبایی که در جلد سوم المیزان و در قرآن در اسلام، آورده است، چه مشکلی دارد که باید آن را به کناری بنهیم و دیدگاه دیگری را که ضمن عدم انطباق بر موارد، عملاً به معنای انکار بطن و نفی تأویل است، به جای آن برگزینیم؟! در پایان مجدداً به خاطر جسارتی که سر زد،

از محضر استاد آیت الله معرفت و سایر اساتید حاضر در این محفل علمی ارجمند خصوصاً جناب آقای بابایی اعتذار می‌جویم.

**رضایی:** بعد از سخنرانی حجت الاسلام و المسلمین رشاد، دکتر رضایی از جناب استاد بابایی دعوت کردند تا مطالب خویش را بیان کنند.

**بابایی\*:** بسم الله الرحمن الرحيم. در آغاز جا دارد که از زحمتهای استاد معرفت در زمینه مباحث علوم قرآنی تشکر کنم و از خداوند متعال برای ایشان توفیق روز افزون در جهت خدمت به ساحت قرآن کریم و حمایت از مکتب اهل‌بیت (ع) را خواستارم. پیرامون نظریه ایشان در تعریف باطن قرآن نکاتی به نظر می‌رسد که به شرح ذیل است:

۱. این که استاد بیان باطن قرآن کریم را ضابطه‌مند می‌داند و تأویل‌های ذوقی و استحسانی را مردود می‌شمارد، مطلبی حق و قابل‌قبول است و این، نقطه قوت این نظریه است.

۲. تعریف باطن به «مفهوم عام فراگیری که از فحوای آیات استنباط می‌شود»<sup>۱</sup> تعریف جامع و مانعی نیست و تعبیر برداشت‌های کلی در مورد آن، تعبیر مناسبی نمی‌باشد؛ زیرا در بسیاری از آیات، مفهوم عام فراگیر و برداشت کلی، مقتضای اطلاق یا عموم لفظ آیات است و از ظواهر آیات به‌شمار می‌آید نه باطن آن؛ به عنوان نمونه در همان آیه خمس که ایشان برای باطن قرآن مثال آورده است<sup>۲</sup>، با توجه به این‌که «غنم» در مقابل «غرم»<sup>۳</sup> و «غنم الشیء» را به «فاز به» (به آن دست یافت، آن را به دست آورد) معنا کرده‌اند<sup>۴</sup> و با در نظر گرفتن اطلاق «ما» و عموم «من شیء»<sup>۵</sup> تردیدی نمی‌ماند که کلمه «انما غنمتم من شیء» مفهوم عام و فراگیری دارد و هر فایده‌ای را که انسان (چه از جنگ و چه از غیر آن) به‌دست آورد، شامل می‌شود و این آیه بر وجوب پرداخت خمس هر فایده‌ای که انسان به‌دست می‌آورد دلالت آشکار دارد و در نتیجه وجوب خمس، فوایدی که از غیر جنگ از کسب و تجارت‌ها و مانند آن به‌دست می‌آید، مدلول ظاهر این آیه است و آن‌گونه که ایشان بیان فرموده‌اند تأویل و معنای باطنی آیه نیست. روایتی را که وی نیز در تأیید مدعای خود آورده است نه تنها بر مدعای وی دلالت ندارد زیرا سخنی از تأویل و باطن آیه در آن روایت مطرح نیست، بلکه از این‌که برای مخاطبان خود در مقام بیان وجوب خمس مطلق غنیمت‌ها و فایده‌ها به این آیه

\* عضو هیات علمی و پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

کریمه استناد می‌کند، معلوم می‌شود دلالت آیه بر این حکم عام، ظاهر بوده است و روایت دیگری که از امام صادق (ع) نقل شده است که در پاسخ سؤال از این آیه کریمه فرموده است: «هی والله الافاده یوماً بیوم»<sup>۶</sup> (به خدا قسم (موضوع) این آیه فایده بردن روز به روز است) نیز تأیید می‌کند که آن معنای عام و فراگیر، ظاهر آیه کریمه است. فقیه محقق، مقدس اردبیلی (ره) نیز پس از بیان این آیه که از ظاهر این آیه وجوب خمس در هر غنیمتی فهمیده می‌شود و آن غنیمت در لغت بلکه در عرف نیز فایده است، از اشعار این روایت بر این معنای عام خبر داده است.<sup>۶</sup>

شیخ طوسی در ذیل این آیه پس از بیان این‌که در نزد اصحاب ما (شیعه) در هر فایده‌ای که از کسب و سود تجارت‌ها و گنج و معادن و غواصی و غیر آن به دست می‌آید خمس واجب است می‌فرماید: «و ممکن است به این آیه بر وجوب خمس در آن امور استدلال شود؛ زیرا جمیع آن‌ها غنیمت نامیده می‌شوند»<sup>۷</sup> طبرسی (ره) نیز پس از بیان امکان استدلال به این آیه بر وجوب خمس در آن امور فرموده است: زیرا در عرف لغت بر جمیع آن امور اسم غنم و غنیمت اطلاق می‌شود.<sup>۸</sup>

قرطبی مفسر معروف اهل تسنن نیز هر چند به استناد اجماع اهل تسنن، آیه را به غنائم جنگی تخصیص داده، ولی تصریح کرده است: «غنیمت در لغت چیزی است که شخص یا جمعیت با کوشش به دست می‌آورند»<sup>۹</sup> و اعتراف کرده است: «لغت، این تخصیص را اقتضاء ندارد»<sup>۱۰</sup> آیت الله خویی (ره) نیز در بیان دلالت این آیه بر وجوب خمس در مطلق فایده فرموده است: «کلمه غنم» به شکلی که در آیه مبارکه وارد شده، با «ریح» (سود کرده است) و «استفاد» (فایده برده است) مانند آن مرادف است؛ پس مطلق فایده را شامل می‌شود و اختصاص آن به جنگ را هیچ کس توهم نکرده است و شاید در تعبیر «شیء» به این تعمیم و ثبوت خمس در هر چه که شیء از ریح بر آن صدق کند اشاره باشد؛ هر چند که آن چیز بسیار اندک مانند یک درهم باشد که مناسب با غنائم جنگی نیست و ذکر جنگ در آیات قبل و بعد این آیه با این تعمیم منافات ندارد؛ زیرا آشکار است که مورد، مخصص حکمی که بر آن وارد شده نمی‌باشد.<sup>۱۱</sup>

از توضیحات استاد در این نشست استفاده می‌شود که به نظر وی، مدلول التزامی آیات و معنایی که با تنقیح مناط و القای خصوصیت از دلالت فحوای آیات فهمیده می‌شود، باطن قرآن

کریم است و حال آن که این گونه معانی در نظر فقها و دانشمندان علم اصول از ظواهر کلام می‌باشد.

بنابراین آن چه در این نظریه به عنوان باطن قرآن معرفی می‌شود یا مطلبی است که از عموم و اطلاق آیات به دست می‌آید یا مدلول التزامی آیات است یا معنایی است که از دلالت فحوا و با تنقیح مناط و القای خصوصیت از آیات فهمیده می‌شود؛ در نتیجه همه این معانی از ظواهر قرآن کریم است نه باطن آن.

۳. عمده دلیل بر وجود باطن قرآن کریم، روایات است؛ گرچه از بعضی آیات نیز می‌توان وجود باطن برای قرآن را دریافت؛<sup>۱۲</sup> ولی دلیل محکمی بر وجود باطن نمی‌تواند باشد. یعنی اگر روایات دال بر باطن نمی‌بود، به اتکای آیات مشکل بود که بگوییم قرآن بطن دارد و چون روایات عمده دلیل بر وجود باطن قرآن کریم است، برای پی بردن به چیستی و ماهیت باطن قرآن نیز باید دریافت که روایات آن را چگونه معرفی کرده است و نظریه‌ای در بیان قرآن کریم صحیح است که با روایات سازگار و هماهنگ باشد و نظریه استاد از جهات متعدد (که در ذیل بیان می‌شود) با روایات ناسازگار است:

الف. از روایات استفاده می‌شود هر آیه‌ای از آیات قرآن بلکه هر حرفی از حروف آن ظاهر و باطن دارد؛ به عنوان نمونه در روایت معتبر فضیل، وجود ظاهر و باطن برای هر آیه‌ای از آیات قرآن مسلم و مفروغ عنه به‌شمار آمده و از معنای ظاهر و باطن سؤال شده است و امام باقر (ع) بدون این که وجود ظاهر و باطن برای هر آیه‌ای از آیات را رد کند، معنای آن دو را بیان فرموده است.<sup>۱۳</sup> از رسول خدا (ص) روایت کرده‌اند که برای هر حرفی از حروف قرآن ظاهر و باطنی است<sup>۱۴</sup> و روشن است برای هر حرف از حروف قرآن حتی برای هر آیه‌ای از آیات آن، مفهوم عام و معنای جامعی که ظاهر و باطن آن حرف یا آیه از مصادیق آشکار و پنهان باشد قابل تصور نیست. پس باطن قرآن چیزی غیر آن معنایی است که ایشان بیان فرموده است؛ زیرا آن معنا برای تمام حروف و حتی برای تمام آیات قرآن تصور ندارد و این که گفته شود منظور از آن روایات این است که بیشتر آیات قرآن باطن دارد، خلاف ظاهر بلکه مخالف نص آن روایات است.

ب. بسیاری از معانی باطنی که در روایات برای آیات بیان شده است، در این تعریف نمی‌گنجد؛ زیرا مفهوم عام فراگیری که از آیات انتزاع شود و بر آن معانی منطبق باشد به نظر

نمی‌رسد؛ برای نمونه از امام صادق (ع) روایت شده است که فرمود: قرآن ظاهر و باطن دارد. پس جمیع آن چه خدا در قرآن حرام کرده، ظاهر [قرآن] است و باطن آن، پیشوایان جور است و جمیع آن چه خدا در قرآن حلال کرده، ظاهر [قرآن] است و باطن آن، پیشوایان حق است.<sup>۱۵</sup>

مفهوم عام و معنای جامعی که محرمات قرآن و پیشوایان جور و حلال‌های قرآن و پیشوایان حق را شامل شود، چیست؟ در صحیح عبدالله بن سنان جمله «ثم ليقضوا تفهمهم»<sup>۱۶</sup> ظاهر آن به گرفتن شارب و چیدن ناخن‌ها و باطن آن به لقای امام تفسیر شده است<sup>۱۷</sup> و حال آن‌که تصور مفهوم عام برای آیه که آن دو معنا هر یک مصداقی از آن باشد مشکل است. علامه مجلسی در شرح و بیان این حدیث، آن را جامع زدودن آلودگی‌ها دانسته و فرموده است که آلودگی‌ها دو قسم است:

#### ۱. جسمی و ظاهری

۲. روحی و باطنی و با زیارت امام، آلودگی‌های روحی برطرف می‌شود.<sup>۱۸</sup> ولی با دقت بیشتر پی می‌بریم که این بیان نمی‌تواند مشکل را حل کند. زیارت امام می‌تواند سبب برطرف شدن آلودگی‌های روحی باشد نه خود آن. اگر لقای امام مصداقی از آن معنای جامع می‌بود مشکل حل می‌شد؛ ولی سبب مصداقی آن است، نه آن که خود مصداقی از آن باشد. گفته نشود با مسامحه می‌توان بیان ایشان را پذیرفت، زیرا در سخنان امامان معصوم (ع) مسامحه روا نیست و بر فرض که بر این روایت جامع تصور شود، ولی قطعاً در بسیاری از روایات نمی‌توان جامعی تصور کرد. در روایت دیگری از عبدالله بن سنان از امام صادق (ع) در بیان معنای باطنی و رموز حروف بسم الله الرحمن الرحيم نقل شده که «باء» بهاء (درخشندگی، نیکویی، عظمت و کمال) خدا است؛ سین، سناء (روشنایی، بلندی و رفعت) خدا است؛ میم، مجد (بزرگی و عزت) خدا است و به روایت بعضی، ملک (فرمانروایی) خدا است.<sup>۱۹</sup> و حال آن‌که مفهوم عامی که شامل معنای ظاهر «بسم» و این معانی و رموز باشد متصور نیست و در بیان معنای حروف برخی دیگر از کلمات قرآن و معنای حروف مقطعه اوایل سوره‌های قرآن نیز از این قبیل روایات، فراوان نقل شده است<sup>۲۰</sup> که ذکر همه آن‌ها به طول می‌انجامد. گرچه سند همه این روایات صحیح نیست، ولی با توجه به کثرت آن روایات و

قوت سند برخی از آن‌ها نمی‌توان به همه آن‌ها بی‌اعتنا بود و باطن قرآن را به گونه‌ای تعریف کرد که شامل معانی مذکور در آن روایات نباشد و مستلزم بی‌اعتنایی به همه آن روایات باشد. ج. مفهوم عام و برداشت کلی در بسیاری از آیات برای غیرراسخان در علم نیز قابل فهم است و حال آن‌که در روایت معتبر فضیل، بطن قرآن به تأویل آن معنا شده است<sup>۲۱</sup> و در جمله کریمه «و ما یعلم تأویله الا الله و الراسخون فی العلم»<sup>۲۲</sup> علم تأویل ویژه راسخان در علم (پیامبر و امامان معصوم ع) و فراتر از توان علمی غیر آنان معرفی شده و از این روایت و آیه استفاده می‌شود که تأویل و معانی باطنی قرآن غیر از آن معنایی است که برای غیر راسخان در علم نیز قابل فهم است.

د. در روایتی از امام علی (ع) نقل شده که فرمود: اگر بخواهم، در تفسیر فاتحه الکتاب (سوره حمد) هفتاد شتر را بار می‌کنم؛ یعنی در تفسیر این سوره به اندازه بار هفتاد شتر می‌توانم مطلب بیان کنم. از ابن عباس نقل کرده‌اند که گفت: شبی علی بن ابی طالب (ع) یک ساعت در تفسیر الف «الحمد» و یک ساعت در تفسیر لام آن و یک ساعت در تفسیر حای آن و یک ساعت در تفسیر میم آن و تا سینه دم در تفسیر دال آن برای من سخن گفت<sup>۲۳</sup> و نیز از آن حضرت روایت کرده است که فرمود: اگر بخواهم، در شرح «بسم الله» چهل شتر را بار خواهم کرد.<sup>۲۴</sup> در توحید صدوق ضمن روایتی طولانی از امام باقر (ع) آمده است که آن حضرت پس از بیان اشارات حروف «الصمد» فرموده است:

«لو وجدت لعلمی الذی اتانی الله عزوجل حمله لنشرت التوحید و الاسلام و الایمان و الشرایع من الصمد...»<sup>۲۵</sup>

روشن است تفسیر و دانشی که در این روایات به آن اشاره شده، تفسیر و معنای باطنی قرآن کریم است و تعریفی که در این نظریه برای باطن و تأویل قرآن بیان شده است، این‌گونه تفسیرها و دانش‌های قرآنی را شامل نمی‌شود؛ زیرا با انتزاع مفهوم عام از آیات نمی‌توان به این بخش از دانش قرآن دست یافت.

ساز این بیان نتیجه می‌گیریم که نمی‌توان باطن قرآن را معنایی دانست که در این نظریه تعریف شده است و اگر این معنا را به لحاظ این که نسبت به مرتبه‌ای از معانی قرآن پنهان است از معانی باطنی قرآن بدانیم، قطعاً نمی‌توان باطن قرآن را به معنایی که در این نظریه بیان شده است منحصر دانست.

**رضایی:** بعد از سخنرانی جناب آقای بابایی، دکتر رضایی پرسش‌هایی را مطرح کردند تا جناب استاد به آن‌ها پاسخ دهند. ایشان می‌گوید: مسئله دلالت التزامی غیر بین، که قبلاً نیز خدمت استاد عرض شد، می‌توان گفت از دلالت ظاهری لفظ است. با توجه به این‌که ایشان نیز بر این مسأله تأکید فراوانی دارند، بنابراین در این جا به منظور روشن شدن مرز ظاهر و باطن نیاز است که توضیح بیشتری داده شود.

نکته دیگر این که در جلد ۹۲ بحار، علامه مجلسی روایاتی آورده‌اند که به اسرار حروف و رموز مقطعه قرآن اشاره دارد که استاد در کتاب «التفسیر الاثری الجامع» حروف مقطعه را به عنوان رموز بین خدا و پیامبر اکرم (ص) پذیرفته‌اند، اگر این گونه است و اگر همه آیات باید بطن داشته باشد، پس با این روایات چه باید کرد؟ آیا قواعد کلی و یسामी می‌توان از این حروف مقطعه به دست آورد؟

اما مطلب دیگر این‌که در همان جلد ۹۲ بحار روایاتی وجود دارد مبنی بر این‌که کسی نمی‌تواند ادعا کند که از ظاهر و باطن قرآن آگاه است جز اوصیاء، بنابراین روایاتی که بحث ظاهر و باطن را منحصر به اوصیاء می‌کند، چگونه با فرمایش استاد سازگار است؟ در حالی که نتیجه فرمایش استاد این می‌شود که الغای خصوصیت را همه می‌توانند انجام بدهند و این در حالی است که از آن روایات این گونه استفاده می‌شود که غیر اوصیاء قادر نیستند جمع بین ظاهر و باطن کنند، این مسأله چطور قابل جمع است؟ آیا نمی‌توان مطابق فرمایش استاد رشاد بگوئیم که بطن مراحل و معانی و مراتب داشته باشد و بگوئیم که یک مرتبه از بحث همین دلالت التزامی باشد و عمیق‌ترش منحصر به معصوم باشد؟ اگر چنین جمع‌ی در بین روایات انجام گیرد، آیا این برداشت می‌تواند مورد قبول شما باشد، بویژه در همان جلد ۹۲ روایاتی وجود دارد که می‌گوید تأویل باب دارد و باید از باب آن وارد شد و اشاره می‌کند که باب فهم تأویل، اتمه (ع) هستند. اگر ما این روایات را با آن روایاتی که حضرت استاد فرمودند که بعضی از آنها واقعا دلالت خوبی بر نظر استاد دارد، کنار یکدیگر قرار دهیم (برخلاف نظر آقای رشاد) مثل همان روایاتی که «بطنه تأویله و ظهره تنزیله منه ما قد معنی ما لم یکن یجری کما تجری الشمس و القمر» با سخنان جناب استاد کاملا مطابق است؛ ولی تعدادی از روایات نیز وجود دارد که دلالت اوصیاء را مطرح می‌کند یا باب بحث تأویل و بطن را بیان می‌کند، حال

این دو دسته از روایات را چگونه می‌توان جمع کرد؟ آیا نمی‌توان راه حل دومی (همان‌گونه که مطرح شد) در این‌جا پیشنهاد کرد؟

در این جلسه پرسش‌هایی نیز از سوی حاضران مطرح گردید که لازم است در این‌جا نیز به آن‌ها اشاره شود. پرسش یکی از حاضران در این زمینه بود که تمام مدلول‌های بسیاری از آیات در ظاهر آنها آمده است و در این زمینه «الحمد لله رب العالمین» و ... را مثال آورده‌اند. یکی دیگر از حاضران نیز بیان داشتند که گذشته از روایاتی که در باب بطن رسیده است، آیا می‌توان از خود قرآن برای وجود بطن و اثبات آن استفاده کرد؟ استاد بابایی اشاره فرمودند که روایات دلیل بحث است، ولی بنده قصد دارم در این‌جا برای تکمیل پرسش مطرح شده بگویم که آیا می‌توان از بنای عقلا بحث بطن را فهمید؟ وقتی یک حکیم می‌خواهد سخن بگوید و مطلبی بسیار بلند را تا قیامت می‌خواهد در ۶۰۴ صفحه بیان کند، خواه ناخواه این کلام حکیمانه باید لایه‌هایی داشته باشد. آیا نمی‌شود از باب بنای عقلا استفاده کرد تا مشکل سندی بعضی از روایات هم حل شود؟ چون در آن صورت، روایات ارشاد به بنای عقلا می‌شود.

پرسش دیگر این‌که نظریه استاد درباره بطن ناظر به تعمیم آیاتی است که به رخدادهای امت‌های پیشین مربوط می‌شود، مانند بحث‌های قصص قرآن و امثال آن‌ها. حال ممکن است که در بحث‌های غیر قصص این مطالب صدق نکند؟ پرسش دیگر این است که با توجه به این که هدف اصلی قرآن هدایتگری و روشنگری برای همه بندگان خداست، آیا مفاهیم بطنی در راستای این هدف اصلی دخالت و تأثیر دارد؟ اگر تأثیر دارد، به صورت نسبی و درصدی است یا مطلق و کامل؟ آیا روشنگری بطون قرآن منحصر در بعد علمی و نظری است یا هدایت عملی بندگان به چنان معرفتی نیازمند است و سرانجام اگر کاربرد و فایده مفاهیم بطنی تأثیر مستقیم و گسترده در حیات و سرنوشت آدمی دارد، چرا دسترسی به آن سطح برای همگان میسر نیست؟ به سخن دیگر چرا از آغاز در سطح ظاهری آیه بیان نشده است؟

**مؤدب\*:** بسم الله الرحمن الرحیم. با تشکر فراوان از جناب استاد آیت الله معرفت که نظر خود را هم در این جلسه و هم در مراحل دیگر بیان فرمودند. لازم به ذکر است که برخی از پرسشهایی که بنده در ذهنم بود، جناب استاد رشاد و استاد بابایی مطرح کردند و فکر

\*. عضو هیات علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.



می‌کنم دو مورد دیگر وجود دارد که کوتاه بیان می‌کنم: نخست در مورد نقش ائمه (ع) که طبق سخنان استاد نقشی کلیدی است، باید گفت که اگر چنین است و بطن هم همان الغای خصوصیت است، آیا این ویژگی نیاز به تعلیم دارد، یعنی الغای خصوصیت به تعلیم ائمه نیاز دارد؟ آیا بدون کمک ائمه نمی‌توانیم این کار را انجام دهیم و این تکنیک‌ها را خود دریابیم؟ یا نه واقعاً مواردی وجود دارد که حتماً نیاز به ائمه داریم و ائمه باید یاری رسانند تا ما این الغای خصوصیت و راه‌های آن را به دست آوریم.

اما مطلب بعد این است که اگر ائمه این نقش خود را برای ما انجام دادند، ما در ادامه از ائمه بی‌نیازیم؛ یعنی دیگر پس از این که کلید راه را گرفتیم، نیازی به آن‌ها نداریم و آیا خود ما که قرآن را یاد گرفتیم، می‌توانیم به دیگران هم یاد بدهیم که دیگران از ائمه بی‌نیاز شوند یا در مسأله بطن و رسیدن به آن ما همواره نیازمند به ائمه هستیم؟ اگر درباره این بخش جناب استاد توضیح بیشتری بفرمایند استفاده می‌کنیم و پرسشی دوم بنده درباره آیات تکراری است که در جلسه دیگری خدمت استاد عرض کردم. اما برای بنده هنوز این قضیه روشن نشده است که اگر واقعاً طبق روایت شریف «ما فی القرآن آیه الا و لها ظهر و بطن» همه یا غالب آیات (ظاهراً استاد قایل بر این هستند که غالب آیات این‌گونه است نه همه آیات و در روایات اهل سنت نیز درباره غالب آیات ذکر شده است) بطن داشته باشند، همچنین آیات تکراری نیز که از نظر مضمون مشابه هستند و گاه عبارت‌هایشان یکسان است، بطن‌گیری چگونه خواهد بود؟ و آیا با تکرار آیات، تکرار بطن حاصل می‌شود در طول هم است و تکراری در مورد آنها وجود ندارد؟

**قدس‌سی\*\*:** بسم الله الرحمن الرحيم. آن‌چه را که استاد معرفت به عنوان «بطن قرآن» مطرح کرده‌اند، بسیار گویا و شفاف است و به نظر می‌رسد که بسیاری از ابهاماتی را که تاکنون درباره «تأویل» و «بطن» وجود داشت مرتفع می‌سازد؛ ولی در عین حال چند نکته به عنوان سوال یا اشکال قابل طرح است که خاضعانه از حضرت استاد تقاضا می‌شود که پاسخ دهند:

۱. آیا حضرت استاد خواسته‌اند که با آن‌چه به عنوان «تأویل» در بیاناتشان آمده (که بر «بطن» تطبیق داده شده و مترادف با «بطن» به شمار آمده است) و مباحث مطرح شده در این

زمینه تأویل موجود در آیه هفتم سوره آل عمران را معنا کنند و به طور کلی مقصود از تأویل در فرهنگ قرآنی را تبیین نمایند یا تأویل در فرهنگ روایات یا هر دو (هم روایات و هم آیات) یا تأویل در اصطلاح مفسران؟

اگر مقصودشان تأویل در فرهنگ قرآن است، آیا لازم نبود به همه موارد استعمال این واژه در قرآن اشاره می‌کردند و تطبیق یا عدم تطبیق معنای مختار بر تک تک آن موارد را روشن می‌ساختند؟

۲. اگر مقصود استاد تأویل در فرهنگ قرآنی است، چگونه به نظری که مرحوم علامه طباطبایی در این رابطه دارند هیچ اشاره‌ای نشده است، با آنکه نظر آن مرحوم، نظر ویژه و مطرح در مجامع علمی و حوزوی است و باید مورد قبول یا نقد واقع شود.

۳. با توجه به این که حضرت استاد «تفسیر» را به معنای «کشف الغطاء» گرفته‌اند، شکی نیست که از جمله مصادیق «غطاء» مناسبات زمانی و فضای نزول و شرایط زمان و مکان نزول آیه است که اگر این پرده کنار رود و معنای آیه از چنین غطایی تجرید شود، مفهوم عام آیه رخ می‌نماید؛ در حالی که این معنا، معنای دوم و قسم دوم از تأویل شمرده شده است. به بیان دیگر با این توضیح، دیگر قسم دوم از تأویل در بیان استاد، قسم تفسیر نخواهد بود، بلکه از مصادیق تفسیر می‌باشد.

۴. هر دو معنایی که استاد برای بطن ذکر کرده‌اند، در ارتباط با روایات نیز جاری و ساری است؛ در حالی که ظاهر روایات اهل بیت (روایاتی که متعرض «ذی بطن» بودن قرآن است) این است که بطن داشتن تنها از ویژگی‌های قرآن است.

۵. روایاتی که برای قرآن «هفتاد بطن» قایل است، اگر تنها تعبیرش این بود که «ان للقرآن سبعین بطناً» این گونه قابل توجیه بود که مقصود همان مصادیق بطنی و تأویلی است که در بستر زمان تحقق می‌یابد و «تجری کلما تجری الشمس والقمر». ولی مطابق نقل بعضی از برادران در بعضی از روایات آمده است و «للبطن بطن» یعنی هر بطنی برای خود بطنی دارد، این تعبیر چگونه توجیه می‌شود؟ چون لازمه‌اش این است که هر معنای عامی در ورای خود، معنای عام دیگری داشته باشد و چنین چیزی چگونه قابل تصور است؟

۶. بسیار جای شادمانی و مسرت است که استاد بابایی با تتبعی که داشتند، نتیجه گرفته‌اند که روایت «ذریح محاریب» معتبر است؛ زیرا با این روایت و روایت فضیل (که ظهر را مساوی

با تنزیل و بطن را مساوی تأویل می‌داند) به خوبی معنای دومی که حضرت استاد برای بطن بیان فرموده‌اند، تأیید و تقویت می‌شود؛ یعنی به خوبی از این دو روایت به دست می‌آید که تأویل و مصادیق تأویلی آیات قرآن چیزی غیر از بطن و مصادیق بطنی‌ای که در بستر زمان جاری است نمی‌باشد؛ برای نمونه در آیه «ولیقضوا تفتهم» «قضاء تفت» به معنای «قطع و ازاله وسخ» و چرک است؛ شکی نیست که یکی از مصادیق این مفهوم عام، ازاله و قطع ناخن است که مصداق تنزیلی و ظاهری و مادی آن مفهوم می‌باشد و دیگر از مصادیق این مفهوم عام، «لقاء الامام» است که سبب ازاله چرک‌های روحی و معنوی می‌شود و مصداق تأویلی و بطنی و معنوی آن مفهوم عام است.

استاد بابایی چون «لقاء الامام» را در عدل «تفت» قرار داده‌اند، دچار اشتباه شده‌اند؛ لقاء الامام باید در کنار و عدل «قضاء تفت» قرار گیرد.

۷. ممکن است اشکال شود که معنایی را که استاد معرفت برای تأویل ذکر کرده‌اند، قابل دسترسی برای غیر معصوم نیز می‌باشد؛ زیرا همه مفسران یا بیشتر آن‌ها با تجرید آیات از مناسبات و ملاسبات زمانی و مکانی به تأویل و بطن قرآن - متناسب با فهم و درک و تلاششان - رسیده‌اند؛ درحالی‌که مطابق آیه هفت سوره آل عمران و مطابق عاطفه بودن او در «والراسخون فی العلم» (که استاد معرفت به آن قایل است) تنها خدا و راسخون از تأویل آگاهند و مطابق روایات متعدد، تنها ائمه (ع) راسخون در علم هستند (نحن الراسخون فی العلم)؛ به بیان دیگر تجرید این گونه آیات نیاز به رسوخ در علم ندارد؛ زیرا بسیاری از قرآن پژوهان نیز با آن‌که از راسخون نیستند، توان چنین تجریدی را دارند؛ درحالی‌که آیات، آن را از مختصات خدا و راسخون می‌داند.

در جواب این اشکال می‌توان گفت که همانند بسیاری از موارد دیگر (نظیر روایات وارده در ذیل فاستلوا اهل الذکر و ...) حصر در این گونه روایات، حصر اضافی است نه حصر حقیقی؛ یعنی ائمه (ع) در این گونه روایات هدفشان بیان این مطلب نبوده است که «راسخون در علم» یک مصداق دارد و آن، ما ائمه هستیم؛ بلکه مقصودشان این بوده است که در این زمان مثل امام صادق (ع) و امام باقر (ع) مصداق «راسخون» هستند نه فلان و فلان که در مقابل آن بزرگواران دکان گشوده و خود را به عنوان مفسر قرآن و راسخ در علم جا زده‌اند. قطعاً این شیوه تعبیر، عالمان تفسیری خصوصاً شاگردان مکتب آن بزرگواران را نفی نمی‌کند.

همچنین در جواب آنچه به عنوان «بیان دیگر» ذکر شده می‌گوییم: واقعاً اگر کسی بخواهد آن مفهوم عام را بیابد و آن را از ملاسبات زمانی و مکانی مجرد سازد و به روح و مقصود و منخ آیه برسد، نیاز به صفای ذهن و مرتبه‌ای از رسوخ در علم دارد. در نتیجه بسیاری از مفسران و قرآن پژوهان از مصادیق راسخون هستند، گرچه مصداق اشرف آن ائمه (ع) می‌باشند. قابل تذکر است که این بند (بند ۷) و بند قبل (بند ۶) اشکال به استاد نیست، بلکه دفاع از ایشان به شمار می‌آید.

۸. آخرین مطلب ما خدمت حضرت استاد این است که چه اشکالی دارد که غیر از این دو قسمی که برای بطن قرآن بیان شد، به قسم سوم نیز قایل شویم یا دست‌کم احتمالش را بپذیریم و آن این‌که با توجه به این‌که خداوند سبحان متکلمی است بی‌نهایت فصیح و بلیغ و در میان عموم مخاطبانش کسانی (انسان‌های کاملی) دارد که مجلای اسمای حسنا می‌باشند و در نهایت ذکاوت و هوشمندی و وغی قرار دارند، چه اشکالی دارد که بگوییم آن متکلم بی‌نهایت فصیح و بلیغ در لابه‌لای کلمات و بیاناتش (که برای عموم انسان‌ها مطرح ساخته است) کدها و رمزهایی گذاشته که فقط رسول مکرم و ائمه (ع) یعنی مصادیق حقیقی «من خوطب به» از آن سر در می‌آورند؛ عیناً مثل این‌که بزرگی در یک سخنرانی عمومی در لابه‌لای سخنرانی‌اش علامات و رمزهایی گذاشته باشد که فقط حواریون و خصیصین او به آن پی می‌برد و می‌گویند: «ما می‌دانیم که حضرت آقا در این تعبیر، به فلان مطلب اشاره کرده است و مقصودش فلان و بهمان است. این نکته همان است که در بعضی از روایات با عنوان اشارات و لطایف و حقایق» مطرح شده است؟ بالاخره چه اشکالی دارد که قسم سوم برای بطن قرآن تصور شود که فقط مخلصین و معصومین از آن بهره‌مندند؟

**رضایی:** ایشان ضمن قدردانی از دفاعیات آقای قدسی بیان کردند که هدف این جلسه

بیان امتیازات این نظریه نیست، بلکه روشن شدن مباحث مطرح شده است.

**آصفی\*:** بسم الله الرحمن الرحیم. بنده به اختصار عرض می‌کنم که در واقع تفسیری که جناب استاد از کلمه بطن بیان کردند، این بود که بحث از بطن، بحث از یک مفهوم کلی می‌شود که ظاهر آیه، مصداق و جزئی آن است؛ درحالی‌که بسیاری از مواردی که ما به عنوان بطن در

\* عضو هیات علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

روایات داریم، مصداق خارجی و جزئی است. اکنون با این توصیف یا باید بگوییم آن چه در روایات مشاهده می‌شود، در حقیقت یکی از تطبیق‌های بطن می‌باشد و خود بطن نیست، البته لازم به ذکر است که ظاهر روایت این است که این‌ها خودش بطن است، نه این‌که بطن مثلاً آن مرحله میانی و کشف آن مفهوم کلی است که بر این مصداق تطبیق شده است، یا این‌که اگر این مفهوم روایت را بطن بدانیم کلی بودن بطن چگونه است؟ همچنین اگر گفتیم آن کلیات می‌توانند مصادیق را ذکر کنند، با توجه به آن‌که در بعضی از روایات مصادیقی در بطن ذکر شده است، افزودن این مصادیق به مصادیقی که آن کلی در بر می‌گیرد، چه حالتی دارد؟ آیا کل این مصادیق جزئی را تطبیقی برای مفهوم بطن می‌گیرند یا این‌که بطن را منطبق می‌کنند بر چیزی که امکان جزئیت برای آن وجود دارد؟

**علوی مهر\*\***: بسم الله الرحمن الرحيم. درباره رابطه ظاهر و باطن که طبق نظر استاد، دلالت التزامی غیربیین مطرح شده است، به نظر می‌رسد که اگر ما آیات را همان آیه (فاسئلوا اهل الذکر) از یک نگاه مصداق‌های متعدد یک مفهوم را مشاهده می‌کنیم که باطن آیه شمرده می‌شود؛ اگر چه ابزار و گذرگاه معناهای باطنی که اشاره فرمودید، لفظ است و در واقع می‌شود گفت مدلولگرا و لفظ محور است؛ اما این مصداق‌ها لازمه لفظ نیستند، بلکه معنای مطابقی لفظ می‌باشند؛ برای نمونه آیه شریفه «فاسئلوا اهل الذکر» این اهل الذکر خود یک معنای عامی است و قید علمای یهود در آیه نیست و در هر زمان یک مصداق روشنی دارد. به هر حال ممکن است یکی از مصداق‌هایش علمای یهود باشد یا یکی از مصادیقش ائمه اطهار یا این‌که مراجع تقلید باشند، همچنین مصداق‌های متعدد دیگری. پس خود «اهل الذکر» یک معنای عامی دارد که قابل انطباق بر افراد بسیاری است که در هر زمان یکی از مصادیق اهل الذکر منطبق بر آن می‌باشد

و این دلالت به دلالت مطابقی است و لازمه اهل الذکر این نیست که ائمه اطهار (ع) اهل ذکر باشند، خود ائمه اطهار مصداقاً و مطابقاً اهل ذکر هستند. مراجع تقلید در زمان ما مصداقاً و مطابقاً اهل ذکر هستند و بسیاری از علمای دیگر یا مصداق‌های دیگری که مطرح می‌شود؛ زیرا مفهوم «اهل الذکر» یک معنای عامی است که بالمطابقه شامل همه این‌ها می‌شود، نه به

\*\* عضو هیات علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

دلالت التزامی و نه به غیر بین، غیر بین هم نیست بلکه بین و روشن است که اهل الذکر این‌ها هستند. یا آیه شریفه «لا یمسه الا المطهرون» طهارت را به معنای ظاهری (طهارتی که در فقه مطرح است) نیز می‌توان گرفت: ولی یک مصداقش طهارت ظاهری است و مصداق دیگر طهارت معنوی، یعنی طهارت از گناهان است؛ همچنین مصداق دیگر آن، طهارت اکمل و اتم ائمه معصومین (علیهم السلام) است که دارنده مقام عصمت هستند. بنابراین این طهارت یا مطهرون یک مفهوم وسیعی دارد که بالمطابقه بر افراد متعدد دلالت می‌کند. این دلالت اگرچه گذرگاهش لفظ است، اما بالمطابقه دلالت بر مصداق‌های متعدد در زمان‌های مختلف دارد و از سویی این دیدگاه که لفظ محور است. می‌تواند پاسخ به شبهه جناب آقای بابایی هم باشد که ما از راه لفظ وارد معنا و مفهوم باطنی می‌شویم. در واقع این‌جا مدلول‌گرایی و لفظ محوری است و علامه طباطبایی نیز دلالت مطابقی را مطرح کرده است. اگر چه آیت الله خوئی (رضوان الله تعالی علیه) باز هم دلالت التزامی عام را معنا کرده است، اما برای دستیابی به معنای باطن لفظ یک مفهوم گسترده دارد که بالمطابقه شامل مصادیق متعدد خواهد شد، نه این‌که دلالت التزامی آن هم از نوع غیر بین باشد و آیات دیگر نیز به همین شکل است از جمله:

آیه شریفه «ان اصبح مائکم غوراً» یا آیاتی که به منافقان یا آن‌هایی که نمی‌شنوند و قلبشان بسته است طعنه می‌زند مانند «لهم قلوب لا یفقهون»، «صم و بکم عمی فهم لا یرجعون» این‌ها مصادیق بسیاری دارد که قابل انطباق بر افراد متعدد است.

**فصیری\***: بسم الله الرحمن الرحیم. بنده نیز به سهم خود از حضرت آیت الله معرفت تشکر می‌کنم. یکی از مباحثی که درباره تأویل مطرح است، این است که ما با مراجعه به خود آیات و روایات چه حوزه‌هایی را می‌توانیم برای تأویل بدست آوریم، یعنی آیا تفسیر و توضیحی که ما از تأویل کردیم، می‌تواند مفادی که در آیات و روایات به کار رفته است را پوشش بدهد.

به قرآن که مراجعه می‌کنیم، درمی‌یابیم که در سوره آل عمران در آیه هفتم، تأویل را درباره متشابهات به کار برده است و این مطلب همان است که حضرت عالی بیان کردید و

\*. عضو هیات علمی پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.

مطلب کاملاً درستی است. تأویل به این معنا است که ما به مفاد و مراد واقعی خداوند در آیات متشابه دست یابیم که آیات متشابه هم تمام آیات قرآن را شامل نمی‌شود، بلکه آیات خاصی را دربرمی‌گیرد. وقتی به روایات مراجعه می‌کنیم، می‌بینیم تأویل در دو عرصه به‌کار رفته است: یکی در ارتباط با رخدادها و حوادث است، نظیر آن که قرآن می‌گوید: «الذین اخرجوا من دیارهم و...» که اهل بیت فرمودند: «نزلت فی المهاجرین و جعلت لاهل البیت» در بعضی از روایات دارد که «جرت فی الحسین (علیه السلام)». آن چه حضرت استاد درباره تأویل فرمودند: که ما خصوصیات را الغا کنیم. معنا را بگیریم، بعد آن را به استناد امام باقر (ع) توسعه دهیم، ناظر به این بخش است.

دسته دیگری که در روایات داریم، بحث راهیاب به باطن آیات است؛ یعنی آیه محکم است، ولی از نوع حادثه و رخداد هم نیست؛ در عین حال باطنی در آیه وجود دارد که روایت به آن ناظر است.

در این جا لازم است برای روشن شدن مطلب نمونه‌هایی بیان شود: در بین آن آیه شریفه‌ای که قرآن می‌فرماید: «من احیا نفساً فانما احیا الناس جميعاً» راوی از امام سؤال می‌کند که آقا منظور کیست؟ امام می‌فرماید: اگر کسی، کسی را از نابودی، غرق شدن یا سوزاندن نجات دهد، معنایش این است که همه مردم را نجات داده است، بعد خود سائل می‌پرسد که اگر او را از ضلالت به هدایت ببرد چه؟ امام علیه‌السلام فرمود: «ذلک من تأویله الاعظم» این اصلاً بحث رخداد و حادثه نیست یا مثلاً در سوره مبارکه عبس «فلینظر الانسان الی طعامه» اما علیه‌السلام می‌فرماید که طعام یک معنای ظاهری دارد که همین است؛ ولی معنای باطنی‌اش این است که «فلینظر الی علمه عن من يأخذه» و ما چرا این را در بخش تطبیق و جرح قرار دهیم و آن معنای الغای خصوصیت که استاد می‌گویند، در برخی موارد جواب نمی‌دهد اگر بگوییم تأویل به صورت مانع‌الخلو به سه معنا به کار می‌رود:

اول: توجیه متشابهات، اصلاً تعبیر توجیه وجود دارد، یک دسته از آیات را حل کنید که خود آیات این معنا را به‌کار برده باشد.

دوم: راهیاب به باطن آیات، بگوییم ضرورتاً به متشابهات هم کار ندارد، مانند فلینظر ... که آیه محکمی است.

سوم: دسته دیگری که در روایت به کار رفته، جلب تطبیق است؛ همان‌که علامه مجلسی و مرحوم طباطبایی در میزان به کار برده‌اند. ما اگر این‌گونه حل کنیم، یعنی تأویل را به این سه معنا به کار بریم، در هر بار می‌توانیم معیار و ملاک بدهیم و بحران تأویل را حل کنیم. بنده نیز سبعین را یک‌بار فحص کردم و در دو نمونه از مقالاتم آوردم که اصلاً روایت هیچ مبنایی روایی ندارد. مرحوم استاد غفاری در جایی توضیح می‌دهد که هر چه گشتم، این سبعین بطن اصلاً روایت نیست، بلکه روایت مشهوراتی است که لا اصل لها.

**رضایی:** ایشان در راستای سخنان استاد نصیری بیان داشتند: همان‌طور که استاد «فلینظر الانسان الى الطعام» را اعم از طعام جسمی و طعام روحی گرفته‌اند، مؤید فرمایش آیت الله معرفت در بحث الغای خصوصیت می‌شود. اما در مورد آیه «من احيا نفسا فكأنما احيا الناس جميعا» آن را نیز در کتاب روش‌های تفسیری به عنوان مؤید نظر استاد آورده‌ایم که الغای خصوصیت و اخذ قاعده کلیه حیات است که حیات اعم از حیات جسمانی و معنوی و علمی باشد. به هر حال قصد بنده این است که فرمایش استاد در این زمینه می‌تواند درست باشد. ولی بهتر آن دیدیم که استاد اختلاف نظر خود را در مورد تأویل با نظر علامه بیشتر توضیح دهند؛ البته در بعضی از مطالب کتاب خود به طریقی نظر علامه را زیر سؤال برده‌اند.

**معرفت:** بسم الله الرحمن الرحيم. در زمینه روایات «ان للقرآن ظهراً و بطناً» آن‌چه مورد اعتماد است و در روایات صحیح که از طریق ما و عموماً اهل سنت وارد شده است، همان معنای لفظ عبارت «ان للقرآن ظهراً و بطناً» است؛ چنان‌چه در روایات ذریع هم حضرت صادق (ع) همین را می‌فرماید و تعبیر «ما من آیه» را نباید حصر حقیقی بگیریم. حال بر فرض صحت، اساساً عرض کردیم که بطن آیه همان پیامی است که در درون آیه وجود دارد. خلاصه معنای بطن این است، آن وقت بسیاری از این آیات پیامش به همین ظهersh است و نیاز به موشکافی و دقت هم ندارد؛ مانند آیات احکام. تمام آیات پیامشان در همین ظهرشان است که باین حال، دیگر پیامی در دل ندارد. بنابراین اساساً این‌طور آیات و روایات ناظر است به آن مواردی که از ظاهر آیه جنبه اختصاصی دریافت می‌شود؛ به همین سبب هنگامی که عیید بن یسار از امام باقر (ع) درباره این حدیث سوال می‌کند، امام برای استدلال به این‌که درست است، چنین مثال می‌زند: «اذا نظر القرآن فی قوم»؛ یعنی حضرت به سراغ آیاتی می‌رود که نزول آن‌ها جنبه اختصاصی دارد. اما این که هر آیه‌ای بطن داشته باشد، التزام به این مطلب



غیر لازم است. لازم به ذکر است که معادل فارسی بطن، یعنی پیامی که در درون آیه است و معنایش این نیست که زیر حجب قرار گرفته است و وقتی می‌گوییم بطن اختیار کردند، یعنی حظی برای کسانی که سطحی نگر باشند، یعنی اگر تعمق در آیه باشد، این معنا از آن پیدا است؛ البته به شرطی که در آیات دقت شود. اگر ما در آیه دقت کنیم، در می‌یابیم که پیام در آن است؛ برای نمونه آیه شریفه‌ای که درباره حضرت موسی (ع) است، بیان می‌کند که وقتی آن حضرت به اوج عظمت و قدرت روحی، جسمی و معنوی رسید، با خود اندیشید که اکنون در بین نعم ظاهری و باطنی خدا قرار گرفته است، یعنی یک سری نیروهای قوی و قدرتمند را در اختیار دارد، به همین سبب زبان به شکرگزاری گشود و خداوند در سوره قصص، آیه ۱۷ جریان شکرگزاری حضرت را این‌گونه بیان می‌کند: «رب بما انعمت علی فلن اکون ظهیرا للمجرمین»؛ یعنی خداوندنا به شکرانه نعمتی که بر من ارزانی داشتی، می‌کوشم تا هیچ یک از این نیروهای خود را در اختیار تبهکاران نگذارم.

آن‌چه بیان شد، تهنیدی است که نشانگر شکرانه نعمت است و خداوند آن را برای ما گزارش می‌کند. حال سخن بنده این است که چرا گزارش می‌کند؟ آیا صرفاً خدا می‌خواهد برای ما کلامی را که یک نفر در دو هزار سال پیش گفته است، بازگو کند یا این‌که در این گزارش پیامی نهفته است و صرفاً موسی (ع) مطرح نیست. پیام این است که اگر خداوند به من و تو و آن دانشمندی که در فیزیک و شیمی و ریاضی و صنعت اختراعی داشته، استعدادی عطا کرده است، آن استعداد را در اختیار افراد ظالم و متکبر قرار ندهیم؛ زیرا این کفران نعمت است و سبب تحمیل تبهکاری افراد بر جامعه می‌شود. کسی که بمب اتم را ساخت، یک مستکبر جلاد بود که علمی در اختیار نداشت و از یک دانشمند استفاده کرد؛ پس ای دانشمندی که خداوند به تو این نعمت را داد که توانستی به ذره پی‌بری، چرا این دانش را در اختیار یک تبهکار قرار دادی؟ آیا این کفران نعمت قلمداد نمی‌شود. پس در واقع این آیه یکی از اساسی‌ترین پیام‌های قرآن به تمام قدرتمندان جهان است، به تمام اندیشمندان جهان به تمام کسانی که در پیشرفت‌های تمدن بشری سهم دارند. این‌ها نعمت است که خدا به آنها داده است، پس باید بکوشند که این پیشرفت‌های علمی، نظری، فکری و صنعتی را در اختیار افرادی قرار دهند که بر ضد بشر به کار نبرند. چون قرآن می‌فرماید: «هو انشأکم من الارض

واستعمرکم فیها»، یعنی ما اصلاً شما انسان‌ها را از زمین آفریدیم و تک تک شما را به آبادانی آن گماشتیم.

یکی از هدف‌های بزرگ آفرینش انسان این است که انسان در آبادی زمین بکوشد، نه این که وسایل مخرب در اختیار تبهکاران قرار دهد. پس این آیه شریفه به هیچ وجه فقط یک گزارش از یک شخصیت بزرگ نیست.

این‌ها پیام دارد؛ باید بکوشیم و کلام پیغمبر را بازگو کنیم که می‌فرماید: ساده از کنار این گزارشات رد نشوید، بلکه درنگ کنید و ببینید که آیه قصد بیان چه مطلبی را دارد. بنابراین باید بگوییم که ظاهر این‌گونه آیات یا یک گزارش یا یک علاج وقتی یا جواب یک پرسش است. امام باقر (ع) نیز همین مطلب را بیان می‌کند؛ همچنین امام صادق (ع) نیز سراغ آیه ربا و آیه بیع و شراء و نماز و روزه نرفته است، بلکه سراغ چنین آیاتی می‌رود و به ما می‌آموزند که پیغمبر (ص) می‌فرماید آیات را مقید نکنید

اما درباره دلالت آیه بر بطن نکته لازم به ذکر این است که این بطن را نباید امر مشکل و پیچیده‌ای تصور کرد و آن را در زیر حجاب‌ها قرار داد. به طور خلاصه بطن یعنی در برگرفت. ما درون را بنگریم و حال را که کاری ضروری برای افراد اندیشمند است؛ ما دلالت این آیه بر این معنا را می‌پذیریم، اصلاً تلاش بنده بر این است که این بطن را ظاهر کنم، یعنی جزء دلالت لفظی به‌شمار آورم؛ چرا؟ چون اگر این پیام جزء مدلولات آیه نباشد و به دلالت ظهور نیاز داشته باشد، یک فقیه نمی‌تواند به بطنی تمسک کند که آیه بر آن دلالت نداشته باشد، هر چند به اشاره؛ چرا؟ چون چیزی که برای فقیه حجت است، حجیت ظواهر است. ما وقتی این قیود را از آیه برداشتیم، آن‌چه در بطن آیه است، ظاهر می‌شود؛ و در زمره اقسام دلالت قرار می‌گیرد. این مطلب در کبرای المنطق در جامع المقدمات بیان شده است. در آن‌جا وقتی اقسام دلالت لفظی را بیان می‌کند، می‌گوید: دلالت مطابقی، تضمنی و التزامی. دلالت التزامی بر لازمه موضوع له است: لازم بین و غیر بین، لازم اعم و لازم اخص. آن وقت لازم اعم را می‌گوید بین و غیر بین؛ یعنی آن را به دو قسم تقسیم می‌کند. غیر بین وقتی است که با تعمق و تدبیر و استدلال می‌توان آن را از لفظ کشف کرد؛ همچنین اضافه می‌کند که این دلالت التزامی می‌گوید: این معتبر عند علماء البیان و الاصول یعنی چه؟ یعنی این جزء ظاهر می‌شود، پس تلاش ما بر این استوار است که این مدلولات التزامی را - که ما الان نام آن را بطن و تأویل

می‌گذاریم - جزء دلالتی به‌شمار آوریم که در ظاهر قرآن داخل شود، در غیر این صورت چه حجتی دارد؟ مثلاً تنقیح مناطی که بیان شد، اتفاقاً راهش تنقیح مناط است! یعنی یک فقیه می‌کوشد تا تنقیح مناط کند، همین کار را می‌کند و می‌آید الغای خصوصیات می‌کند و از معنای این لفظ مفهوم عام‌تری استفاده می‌کند، یعنی همین روشی که در این‌جا مطرح کردیم.

اما این که در بعضی روایات به عنوان بطن مصادیق گفته شده است، باید بگویم آن‌جایی که امام صادق (ع) می‌فرماید: «نحن اهل الذکر» و مطرح شد که در این‌جا هر جزء را گفته است، به‌طور قطع نمی‌توان چنین برداشتی کرد.

آیه دیگر می‌گوید: «فسئل الذین یقرئون الكتاب من قبلک» آن‌چه مد نظر است، یقرئون الكتاب است، ولی ما با فرض این‌که اهل ذکر همان اهل کتاب هستند، می‌خواهیم بگویم شما باید این خصوصیات را الفا کنید.

پس آن‌جا که امام صادق (ع) می‌فرماید: «نحن اهل الذکر» یا آن‌جایی که آیه غنایم را با ارباب مکاسب تطبیق می‌دهد، روش حضرت این‌گونه است که نخست مفهوم عام را از آیه بیرون کشیده است؛ یعنی برای آیه یک معنای عام در نظر گرفته و طبق اصول و ضوابط این را استخراج کرده است و بعد آن کلی را بر خودش تطبیق می‌دهد؛ این همان معنای جری تطبیق است، این در کلام علامه و دیگران نیز وجود دارد، و معنایش این است که مفهوم عامی را که همان پیام آیه است، نخست از درون استنباط می‌کند و بعد از آن، کار فقیه تطبیق است. پس به سبب آن‌که یک مصداق را حضرت بیان می‌کند، در واقع نخست مفهوم عام را از آیه بیرون کشیده است بیرون و بعد یکی از مصادیق آن را می‌گوید، نه این که این الآن مدلول خود آیه باشد!

لازم به ذکر است که نظرات دیگری از علما و بزرگان درباره تأویل مطرح کرده‌ایم. تلاش بنده بر این است که بحث فراگیر باشد. و به طور کلی شیوه‌ام این‌گونه است که هیچ موضوعی را نمی‌نویسم، مگر آن‌که هر آن‌چه گذشتگان و حاضران درباره آن چیزی نوشته‌اند، بینم و تا آن‌جا که امکان دارد، این نظرات یا نقد شود یا این‌که توجیه شود یا پذیرفته شود. گفتنی است تأویلی که به معنای بطن است، در قرآن نیامده است. تأویل چهار معنا دارد: یکی به معنای «عاقبه‌الامر» است، برای مثال «احسن تأویلاً» یعنی عاقبتش بهتر است. یکی به معنای «تأویل و رؤیا» است، چنان‌که در سوره یوسف هشت بار تکرار شده است. یکی هم به معنای «توجیه

المتشابه» است. این سه معنا در قرآن آمده است؛ اما تأویل به معنای بطن و به معنای مفهوم عام و پیام نهفته در درون آیه صرفاً اصطلاح است. که امام باقر (ع) در تفسیر کلام رسول الله (ص) فرموده‌اند. همه این چهار معنا با هم هماهنگ هستند؛ یعنی بیگانه از هم نیستند؛ اما وقتی مصطلح می‌شود، روی یک واحد، مرکب می‌شود. حال در جواب این پرسش که بطنه تأویله چیست؟ باید گفت که یعنی آیه را باید یک طوری ارجاع داد، و از ظاهر بیرون کشید و از قیودی که به آیه چسبیده و آن را مقید به زمان و مکان و اشخاص کرده است، رها ساخت و به اصل ارجاع داد. چون تأویل رجوع به اصل است؛ یعنی باید به آن هدف الهی و آن پیام اصلی که این آیه دنبال می‌کند، رسید؛ پس معنای بطنه تأویله همین نکته‌ای است که بیان گردید؛ یعنی این آیه پیامی در درون خود نهفته دارد که باید آیه را به آن ارجاع داد به آن و در واقع بگوییم آیه آن را می‌گوید. به عبارتی از آن ظاهر آن را خلع کنیم.

مطلب دیگر این است که بسیاری از تأویلات از ائمه (ع) رسیده است که اگر امام نفرموده بود، هرگز ما به آن راه نداشتیم و ما این را قبول داریم؛ برای نمونه دزدی را نزد متوکل آوردند و برای قطع ید او اختلاف نظر پدید آمد. یکی گفت: از شانه، یکی گفت از آرنج، یکی گفت از ... هر کس نظری را مطرح کرد. متوکل نظر حضرت جواد (ع) را جویا شد؛ حضرت فرمودند: از اصابع یعنی بیخ انگشتان باید قطع گردد. آن‌ها اعتراض کردند که این چه حرفی است که می‌زنید؟ حضرت فرمودند: مگر نه این‌که خداوند فرموده است: «و أن المساجد لله»، آن وقت بناء علی ذلک. کف دست یعنی راحه الکف؛ این چون یک مسجد است پس نباید بریده شود «و أن المساجد لله» و این کف دست چون محل سجده است، برای دزد نیست، چیزی که از آن دزد است، انگشتان او است؛ پس آن‌چه برای دزد است ببرید، نه چیزی که برای خدا است و همه این مطلب را پذیرفتند.

از این آیه حکم قطع الید من الاصابع را استفاده کرده است. حال با کدام یک از این معیارهایی که ما می‌گوییم همخوانی دارد؟ ما برای همین هم توجیه داریم، نه این‌که نداشته باشیم. اما به ظاهر این‌طور است که اگر در بسیاری جاها حضرت سراغ این استنباط نرفته بود، شاید به عقل ما نمی‌رسید. ائمه از این کارها فراوان دارند.

سخن بنده این است که همین کارهایی که ائمه انجام داده‌اند، در واقع هشدار است به من و تو که اگر ما هم اندکی دقت کنیم، می‌توانیم چنین استفاده‌هایی از آیات ببریم. مثلاً در همین

آیه‌ای که عرض کردم، اگر دقت نکنیم، این معنا را نمی‌توانیم دریابیم! اما می‌خواهم این را عرض کنم که این آیه و این مساجد به سه شکل معنا شده است: یکی به معنای محل‌های عبادت (معابد) است، یعنی در معابد حق نداریم غیر خدا را بخوانیم. معنای دیگر این که اصلاً خود عبادت برای خدا است و به معنای سجود و اسم مصدر است؛ آن که در معنای معابد است، اسم مکان محسوب می‌شود، ولی معنای دوم اسم مصدر است، یعنی حق سجده به غیر ندارید. معنای سومی که در این جا حضرت جواد (ع) مطرح می‌کند، «مواضع ما یسجد به» یعنی مواضع سجود معنا کرده است. حال این روشی که حضرت به کار برده است، در این جا از باب استعمال لفظ در اکثر از معنا (به کار بردن لفظ در بیش از یک معنا) است که به قول استاد بزرگوارمان میرزا باقر زنجانی در نجف اشرف، استعمال لفظ در اکثر از معنا متعارف نیست، نه این که ممکن نباشد. ولی به دلیل آن که ما محدودیت ذهنی داریم برای ما امکانپذیر نیست؛ البته این کار در قرآن به چشم می‌خورد؛ چون متکلم به این کلام محدودیت ذهنی ندارد و می‌تواند در آن واحد به همه جوانب توجه داشته باشد و راسخون فی العلم هستند که باید بکوشند این مرادات الهی را کشف کنند.

در پایان باید گفت که اگر ما در جست‌وجوی چنین مواردی باشیم، ناقض این نظریه نیست و هر کدام حساب خاصی دارد. **رضایی:** در پایان از محضر آیت الله معرفت و میهمانان گرامی تشکر کرده و تاکید کردند که باید از ذخیره‌های تفسیری و علوم قرآنی شیعی قدردانی شود به همین مناسبت، نکوداشتی در بیستم اسفند سال گذشته در دانشکده علوم قرآنی قم برپا شد و از مقام علمی استاد معرفت تجلیل به عمل آمد.

**معرفت:** یکی از خوشبختی‌های بنده این است که چه در حوزه نجف و چه در این‌جا تمام دوستان به من ارادت داشته و با نظرات علمی خود مرا یاری کرده‌اند. گفتنی است اگر دوستان مطلبی را نقل می‌کنند، این از لطف دوستان است. بنده جلد اول «التفسیر الاثری الجامع» را چاپ کرده‌ام تا دوستان اشکالاتش را متذکر شوند، چون یک کار ابتکاری است. البته باید بگویم که ابتکاری معنایش افتخار نیست؛ بلکه باید گفت اشتباهات فراوانی دارد؛ پس باید دقت بسیاری شود. چون این امر مربوط به کل جامعه اسلامی چه شیعه و چه سنی است و در واقع آرای حوزه علمیه را دربارہ روایت تفسیری به دنیا منعکس می‌کند؛ در نتیجه اگر بنده

اشتباهات بزرگی داشته باشیم، به ضرر حوزه تمام می‌شود و شما نخبگان حوزه موظفید که پیشاپیش این اشکالات را متذکر شوید تا درصدد رفع آن برآیم. در پایان از اظهارنظر تمام آقایان قدردانی می‌کنم.

## پی‌نوشت‌ها

۱. التفسیر و المفسرون فی ثوبه القشيب، ج ۲، ص ۵۲۷.
۲. همان، ج ۱، ص ۲۲ و ۲۳.
۳. و الغنم بالغرم ای مقابل به (فیومی، احمد بن محمد، المصباح المنیر، ص ۶۲۲) و يقال (الغنم بالغرم). مقابل به فالذی يعود علیه الغنم من شیء یتحمل ما فیہ من غرم (المعجم الوسیط، ص ۶۶۴).
۴. المعجم الوسیط، ص ۶۶۴.
۵. عن حکیم مودن بنی عبس عن ابی عبدالله (ع) قال قلت له: «واعلموا انما غنمتم من شیء فان لله خمسہ و للرسول» قال هی و الله الافاده یوما بیوم...»
۶. طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الاحکام، ج ۴ ص ۱۲۱، باب الخمس و الغنائم حدیث (۱)
۷. ر. ک: اردبیلی، احمد بن محمد، زبده البیان، ص ۲۱۰.
۸. «التبیان فی التفسیر القرآن»، ج ۵، ص ۱۲۳.
۹. «مجمع البیان»، ج ۴، ص ۵۴۴.
۱۰. قرطبی، محمد بن احمد: «الجامع الاحکام القرآن»، ج ۸، ص ۳.
۱۱. همان.
۱۲. بروجردی، مرتضی: «مستند العروه الوثقی»، کتاب الخمس، ص ۱۹۴.
۱۳. مانند آیه ۸۹ سوره نحل.
۱۴. ر. ک: «بحار الانوار»، ج ۹۲، ص ۹۷، حدیث ۶۴.
۱۵. ر. ک: «جامع البیان طبری»، ج ۱، ص ۹، «بحار الانوار»، ج ۳۳، ص ۱۵۵.
۱۶. «نور الثقلین»، ج ۲، ص ۲۵.
۱۷. «من لا یحضره الفقیه»، ج ۲، ص ۳۶۹.

١٨ ر.ك: «مرآة العقول» ج ١٨، ص ٢٤٨.

١٩ «معاني الاخبار»، ص ٣ (باب معنى بسم الله الرحمن الرحيم، حديث ١).

٢٠ ر.ك: همان، ص ٣ (باب معنى بسم الله الرحمن الرحيم، حديث ٢). ص ٧ «باب معنى الصمد»، صص ٢٢-٢٨

(باب معنى حروف المقطعه فى اوائل السور من القرآن) كتاب التوحيد، صدوق، ص ٨٨ (باب تفسير قل هو

الله احد الى آخرها)، اصول كافى، ج ١، ص ٥٤٦ (باب مولد موسى بن جعفر عليه السلام، بحار الانوار، ج

٩٢، ص ٩٠، حديث ٣٤، ٣٧٦، حديث ٤ و ٦، ص ٣٨١، حديث ١٤، ص ٣٨٣، حديث ٢٣.

٢١ ر.ك: «بحار الانوار»، ج ٩٢، ص ٩٧، حديث ٦٤.

٢٢ آل عمران (٣): ٧

٢٣ ر.ك: «بحار الانوار»، ج ٩٢، صص ١٠٥ و ١٠٦.

٢٤ همان، ج ٤٠، ص ١٨٦.

٢٥ التوحيد، ص ٩١ س.



مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی